محمد اکرم بسنا غزنوی

دستور زبان دری

ای که از فهم حقایق دمزنی هشیار باش
سالها باید که تا فهمی زبان خویش را

دستور زبان دری

مؤلف: محمد اکبر سنا غزنوی

۱۳۸۰

به نام سخن آفرینی که آدمی را با اعطای قوهء تفکر و بیان از دیگر حیوانات امتیاز بخشید.



مشخصات:

کتاب: دستور زبان دری
مؤلف: محمد اکبر سنا غزنوی
چاپ دوم: عقرب ۱۳۸۲
صفحه آرا: رفیع الله شاهپور
طرح روی جلد: احمد فیهاش
صفحه آرایی، طبع و نشر: **بنگاه انتشارات میوند، کتابخانه سبا**
کابل: چهار راهی صدارت، تیلفون: ۲۲۰۰۴۵۵،
موبایل: ۰۷۰۲۸۴۹۵۴ ، پست بکس: ۵۲۲۵
پیشاور: دهکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، تیلفون ۲۵۶۵۵۲۰
موبایل: ۰۳۰۰۵۹۴۶۳۲۸ ، پست بکس: U.P.O. BOX - 795
E-mail: maiwand@asia.com

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

اهداء

به آنانی که در راه رشد و شکوفانی
فرهنگ اصیل ملی مجاهدت میکنند.



اظهار سپاس

از جوان با فرهنگ و دانش دوست الحاج سید قیومشاه سلام هاشمی به خاطر مساعدت های بی دریغانه اش در تمویل چاپ آثار نگارنده ابراز سپاس و امتنان نموده از بارگاه صمد لایزال برایش خیر و سعادت هر دو جهان را استدعا مینمایم.



پیشگفتار

دستور نویسی در کشور ما سابقهء چندان طولانی ندارد. تا جایی که من آگاهی دارم، نخستین کسی که درین زمینه گامی برداشته است شاعر پر آوازه و شرین گفتار کشور مرحوم عبدالغفور ندیم (متوفی ۱۳۳۶هـ.ق) می باشد.

او در زمانی که به صفت استاذ ادبیات دری در لیسهء عالی حبیبیه ایفای وظیفه میکرده به این کار دست یازیده است.

بعداً جناب ملك الشعرا قاری عبدالله (متوفی ۱۳۲۲هـ.ش) و سپس هم استاد صوفی عبدالحق بیتاب به تألیف و تدوین رساله هایی در دستور زبان همت گماریده اند.

این سه دستور یاد شده که از کار های نخستین دستور نویسی در کشور است در زمان خود کار هایی بوده بس ارزنده و مغتنم. ولی از اینجا که درونمایهء شان متأثر از دستور زبان عربی است با معیار های امروزی

نمی شود آنها را ارزیابی کرد و یا بسنده دانست. ازینها که بگذریم عدهء دیگری نیز در جمع معاصران به این امر توفیق یافته اند که از آن جمله دو تن از استادان سابق دانشکدهء ادبیات کابل پوهاند محمد نسیم نگهت و پوهاند محمد رحیم الهام در خور توجه است. با این تفاوت که پوهاند الهام دستورش را بر مبنای زبانشناسی پی ریزی نموده است بناءً برای اشخاصی مبتدی و آنانی که درین رشته دارای آگاهیهای کافی نیستند کمتر قابل فهم و درك واقع میشود و تنها برای محققان و پژوهشگران می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

جناب استاد گرامی پوهاند نسیم نگهت سعیدی در نگارش دستور زبان نیز ابتکاراتی به خرچ داده و بر بسا از مسایل روشنی بی سابقه انداخته است ولی از آنجا که دستورش را به یك سطح بلند و جامع نگاشته است کمتر کسی می تواند از آن استفاده کند.

در کشور ایران اگر چه دستور نویسی سابقهء بیشتری دارد و ده ها کتاب و رساله درین باره نگارش یافته است ولی در آن جا نیز عدهء زیر تأثیر قواعد زبان عربی قرار گرفته و عده یی هم دست به ابتکاراتی زده اند که رویهمرفته مطالعهء آنها مبتدی و نو آموز را در دنیا سرگشتگی و سردرگمی می کشاند.

با درنظر گرفتن ملحوظات یاد شده به نگارش دستور زبان دری دست اندرکار شدم تا دستوری را به دری زبانان هموطن و عزیز خود پیشکش کنم که برای خواص و عوام و هم خارجی های که میخواهند زبان دری را فراگیرند قابل فهم و استفاده باشد.

و من الله التوفیق

محمد اکبر سنا غزنوی

دستور زبان

تعریف:

بسیاری از دستور نویسان در تعریف و شناسایی دستور زبان «گرامر» چنین کفته اند:

دستور یك زبان، دانشی است که با آموختن آن میتوان درست گفتن و درست نوشتن را یاد گرفت. ولی هرگاه موضوع را با دقت بیشتری مورد پژوهش و بررسی قرار دهیم دریافته میشود که این تعریف یك تعریف نارسا و حتی باژگونه و غلط می باشد که باید به اینگونه رقم اصلاح پذیرد:

دستور زبان دانشی است که با فراگیری آن پی برده میشود که اهل آن زبان چگونه سخن میزنند.

موضوع:

موضوع دستور زبان دریافت چگونگی کلمه (واژه) و کلام (سخن) است که در دری به نام تجزیه و ترکیب و در عربی به اسم صرف و نحو یاد میشود.

واحد گفتار در زبان دری مانند دیگر زبانها جمله (کلام) یا سخن می باشد.

جمله از کلمه ها «واژه ها» و واژه ها از حروف «و اجها» تشکیل شده است. و مجموع حروفی که درساختار یك زبان به کار گرفته می شود به نام الفبا یاد میگردد.

الفبای زبان دری

الفبای زبان دری از سی و چهار (٣٤) حرف (واج) ذیل تشکیل گردیده است:

آ- ا- ب- پ- ت- ث- ج- چ- ح- خ- د- ذ- ر- ز- ژ- س- ش- ص- ض- ط- ظ- ع- غ- ف- ق- ك- گ- ل- م- ن- و- هـ- ء- ی.

از جمله‌ء این حروف «واجها» حرفهای ث- ح- ص- ض- ط- ظ- ع- ق و ء که مجموعاً نه (٩) حرف میشود مربوط زبان عربی بوده و به کلمه های عربی دخیل در زبان دری به کار رفته اند و از آنها تنها حرف ق در یك تعداد واژه های ترکی وارد شده در زبان دری نیز دیده میشود. مانند قیچی، قمچین، قیماق، قروت، قنداغ، قشلاق و...

واجهای مخصوص زبان دری عبارتند از چهار حرف آتی:

پ- چ- ژ- گ.

متباقی حروف در بین هر دو زبان دری و عربی مشترك میباشد.

واژه های زبان دری و دیگر زبان های دخیل در آن را (به استثنای زبان عربی) به حروف مخصوص عربی نوشتن کاریست نادرست و ناروا که باید از آن به صورت جدی اجتناب و جلوگیری کرد.

به روی این اصل واژه های پتلون، پتنوس، توفان، اتاق، پترول، تهران، ایتالیا، تنبور، افلاتون، ارستو، تایر، ترافیك، توس (زادگاه فردوسی)، توتی «پرنده» و توپ را با حرف ط که از حروف مخصوص زبان عربی است نوشتن از اغلاط فاحش بوده باید از آن خود داری کرده شود. همچنان عدد سد (۱۰۰) را که یك واژهء خالص دری است و واژهء سالون را که یك واژهء انگلیسی است و هر دو را به ص می نویسند غلط می باشد و باید آنها را به حرف س نوشت.

الف مقصوره یا الف کوتاه:

الف مقصوره یا کوتاه در کلمه هایی به کار میرود که از زبان عربی وارد زبان دری شده است. این (ا) در اخیر کلمه جا داشته و به شکل (ی) نوشته میشود مانند عیسی، موسی، لیلی، سلمی، معنی و...

شکل املایی کلمه های یاد شده در زبان دری چنین

است هرگاه این کلمه ها مضاف یا موصوف واقع نشوند به شکل (ی) تحریر می یابند به حیث مثال:

لیلی یك دختر قشنگ و زیباست، این لغت چنین معنی دارد سلمی از معشوقه های ادبیات عرب است و...

مثال شعری:

دلم بگرفته با لیلی نگاهان شیوهء الفت
چومجنون عاقبت ترسم به رسوایی رود نامم
سنا غزنوی

غمش در نهمانخانهء دل نشنید
به نازی که لیلی به محمل نشیند

و اگر این کلمه ها مضاف یا موصوف واقع شود به (ا) نوشته میشود مثل: معنای این لغت چنین است.

لیلای مرا ز من بگوئید.

همزه (ء) و الف (ا):

اکثر از دستور نویسان دری که زیر تأثیر زبان عربی قرار داشته اند در مورد این دو حرف دچار یك نوع اشتباه و سردرگمی شده اند. به این معنی که آنها طبق قانونمندی زبان عربی بدین باور بوده اند که (ء) در ابتدای واژه به شکل الف نوشته میشود، به حیث مثال: در واژه های ابر، اسپ، انگور، انار، اردشیر، البرز، ارغوان و غیره.

سوگمندانه این عده از دستور نویسان متوجه نشده اند که (ء) از حروف مخصوص زبان عربی است و صرف در آن زبان چنین یك نقش را ایفا میکند. مثلاً در کلمه های اتحاد، اتفاق، ایمان و... در حالیکه واژه های ابر، اسپ، انگور و غیره از واژه های مخصوص زبان دری است و در آنها الف (ا) به کار رفته است نه (ء) و اینکه می گویند که (ا) قبول حرکت نمی کند مختص به زبان عربی است.

همزه (ء) در واژه های مخصوص زبان دری کارایی ندارد و آنچه که در اخیر موصوف یا مضافی که به فتحه یا واول (زبر) ختم شده باشد نوشته میشود علامه یی است برای نشان دادن کسره (زیر).

طرز نگارش (ء):

(ء) در کلمه های وارد شده در زبان دری به اشکال آتی نوشته میشود:

۱- ء مفتوح (که فتحه یا زبر داشته باشد) بر سر الف (ٔ) نوشته میشود. مانند: مسأله.

۲- ء ساکنی که حرکت حرف ماقبل آن فتحه (زبر) باشد نیز برسر (ا) نوشته میشود. مثل: رأس، تأثیر، تألیف، تأویل، تأریخ، مأمور و...

۳- ء مضموم «که ضمه یا پیش داشته باشد» برسر (و) نوشته میشود مانند مسؤول، رؤوس و...

درین گونه کلمه ها (و) نخست کرسی (ء) میباشد بناءً نوشتن چنین کلمات با یك (و) مثل مسؤل رءؤس، رؤف و... درست نیست.

٤- ء ساکنی که حرکت حرف ماقبل آن ضمه باشد نیز برسر (و) تحریر می یابد. مانند: مؤمن، مؤذن، لؤلؤ و...

٥- همزه (ء) مکسور (که کسره یا زیر داشته باشد) بر سر (ی) نوشته میشود. مثل: رئیس، لئیم و...

٦- ء مکسور بر سر (ی) بی نقطه ( ) می نگارند. مثل: اسئله (جمع سؤال) و افئده (جمع فواد به معنای دل).

٧- هرگاه (ء) مفتوح بوده و ماقبل آن ساکن باشد بر سر ی بی نقطه نوشته میشود، مانند: هیئت، خطیئت، ارائه، برائت و دنائت و...

٨- کلمه های مآخذ، مآل، مآب، مآثر، تخطهء تبوئه بر همین شکل که نوشته شده نوشته میشود.

٩- واژه هایی که در اصل خود دارای (ء) هستند در شکل فاعلی و مفعولی نیز با (ء) نگارش می یابند. به حیث مثال: در کلمه های مؤرخ (از تأریخ)، مؤدب، از (تأدیب)، مؤنث از (تأنیث)، مؤثر، از (تأثیر) و...

۱۰- هرگاه (ء) در پایان کلمه بدون کرسی ذکر شده باشد در زبان دری نیز به حالت خود باقی میماند، مانند: جزء، شیء، سوء و غیره.

۱۱- هرگاه (ء) دو پایان کلمه بر کرسی (ا) و (و) نشسته باشد مانند: مبداء، لؤلؤ و... در حالت اضافت نیز حذف نمیشود. به حیث مثال: مبدأ تاریخ، لؤلؤ لالا و...

۱۲- آن دسته از کلمه های عربی که بر وزن فاعل، فواعل و فعائل هستند و دارای (ء) میباشند کاربرد آن در زبان دری چنین است که به جای (ء) به (ی) نوشته میشوند.

قرار ذیل:

عربی بر وزن فاعل	کاربرد املایی آن در زبان دری
قائل	قایل
سائل	سایل
نائل	نایل
جائز	جایز
و...	

بر وزن فواعل	املای آن در دری
فوائد	فواید
نوائب	نوایب
جوائز	جوایز
عوائد	عواید

کلمه های عربی بر وزن فعائل	طرز املای آن در زبان دری
شمائل	شمایل
قبائل	قبایل
دلائل	دلایل
مسائل	مسایل
فضائل	فضایل

و...

ب: هرگاه این حرف پس از «ن» ساکن واقع شد «م» تلفظ میشود. مانند سنبل که سمبل و پنبه که پمبه گفته میشود.

هـ: یکی دیگر از اشتباهات بسیاری از دستور نویسان زبان دری مسألهء چگونگی «هـ» درین زبان است. زیرا آنان پنداشته اند که در زبان دری دو قسم «هـ» وجود دارد. یکی هـ که ظاهر است و در واژه های کوه، کلاه، سپاه، ده، گناه و... دیده میشود. و یکی هم «هـ» مختفی یا پوشیده که در واژه های رمه، خانه، لاله، پنبه، دیده و... موجود است. اولی را به نام «هـ» ملفوظ و دومی را به نام «هـ» غیر ملفوظ یا مختفی یاد کرده اند. خوشبختانه در اثر پژوهش و تحقیق در خود زبان دری دریافته شده است که درین زبان تنها یك «هـ» وجود دارد و آنچه را که به نام «هـ» مختفی نامیده اند

«هـ» نبوده بلکه واول فتحه یا زبر است که برای نشان دادن حرکت در اخیر واژه ها می آید.

و: در زبان دری ۳ نوع وجود دارد. اولی «و» معروف است که در واژه های انگور، مزدور، تنور، رنجور و... به مشاهده میرسد. دومی به نام «و» مجهول یاد میشود که در واژه های کور، شور، زور و... بوده تقریباً به قسم ضمه تلفظ میشود.

سومی را «و» معدوله می نامند و عبارت از «و» است که نوشته شده ولی تلفظ نمیشود. به حیث مثال در واژه های خواب، خورد، خوان، خویش، خود، خواهر، خوید (خید به معنای سبزه) و...

ی: این حرف «ی» در زبان دری به دو گونه است:

یکی «ی» معروف و دیگری «ی» مجهول.

«ی» معروف در واژه های شیر، مایع لین، تیر، قالین، پیکان، پایان و... وجود دارد و «ی» مجهول در واژه های شیر(حیوان اسد)، سیب، تیغ و غیره موجود است و تقریباً به شکل کسره زیر، تلفظ میشود.

نوت:

در زبان گفتاری مردم غزنی و هرات «و» مجهول و «ی» مجهول وجود ندارد و هر دو را به شکل معروف آن تلفظ میکنند.

تبدیل حرف ها به یکدیگر

در زبان دری عده یی از واجها (حرفها) به یکدیگر تبدیل شده اند که پیدانیست که کدام یك از آنها اصلی و کدام یك از آنها غیر اصلی است و آنها عبارتند از:

١- «ا» و «هـ» مانند، ایچ- هیچ.

٢- «ب» و «و» برداشتن- ورداشتن، باز- واز

٣- «پ» و «ف» سفید- سپید، فارس- پارس، پالوده- فالوده، پیروزی- فیروزی

٤- «ز» و «غ» انباز- انباغ، فروز- فروغ و...

٥- «غ» و «گ»: شفال- شگال

٦- «د» و «ذ»: استاد- استاذ، نبید- نبیذ، گنبد- گنبذ و...

٧- «ر» و «ل»: دیوار- دیوال، سوراخ- سولاخ

مصوتها

حرفهای (ا- و- ی) که در دستور های سابق به نام حروف علت یاد شده اند، حروف مصوت یا واول هستند که سبب و علت حرکت در واژه ها و کلمه ها، میگردند. این ۳ حرف به نام واول بلند یاد میشوند.

افزون بر اینها در زبان دری ۳ واول یا مصوت (صدادار) نیز وجود دارد که واول کوتاه خوانده میشوند و عبارت اند از فتحه (زبر)، کسره (زیر)، و ضمه (پیش).

از حرفهای باقیمانده الفبا به نام حروف کانسوننت یا بی صدا نام برده میشود.

تنوین

تنوین که معنای آن «ن» دار بودن است از دو فتحه (زبر» دو ضمه (پیش) و دو کسره (زیر) عبارت میباشد که بر برخی از کلمه های عربی وارد شده و صدای «ن» را میدهند.در زبان دری تنها تنوین مفتوح (که دارای فتحه «زبر» باشد) دخیل است و آنرا بر سر (ا) می نویسند. مانند: ایماناً، وجداناً، مسلماً و...

هرگاه کلمه بر (ء) ختم شده باشد تنوین را برخود (ء) می نگارند. مثل: بناءً، استثناءً و...

نوشتن تنوین و استعمال آن بر واژه های زبان دری و یا واژه هایی که از دیگر زبانها (به استثنای عربی) وارد این زبان شده است کاری است بسیار غلط و خیلی نادرست. و باید به طور جدی از آن اجتناب و جلوگیری کرد.

به روی این اصل کاربرد واژه های تلفوناً، تفگرافاً، فکساً و... غلط است و باید به جای آن تلفونی،

تلگرافی، توسط فکس و... گفته و نوشته شود. به حیث مثال:

من با شهلا تلفونی صحبت کردم. این موضوع را تلگرافی برایم اطلاع دادند. نامه یی از برادرم توسط فکس برایم رسید.

نوت:

کلمه های که در عربی بر وزن افعل هستند تنوین را نمی پذیرند بناءً گفتن و نوشتن اکثراً و اغلباً صحیح نیست باید به جای آنها کثیراً و غالباً و یا حداکثر و اغلب گفته شود.

سوالات:

۱- دستور زبان دری را تعریف کنید؟

۲- الفبای زبان دری از چند حرف یا واج تشکیل یافته است.

۳- «ء» از حروف مخصوص کدام زبان است.

٤- در زبان دری چند «هـ» وجود دارد.

۵- شکل املایی (ا) کوتاه را در زبان دری بنویسید.

٦- اشتباه دستور نویسان سابق در مورد «ء» و «هـ» چه گونه بوده است؟

۷- «و» معدوله چه نوع «و» است با مثال واضح سازید.

۸- واول بلند کدامهاست و واول چه نقشی دارد.

۹- واول کوتاه یعنی چه؟

۱۰- کانسوننت یا بی صدا کدام حرفها هستند؟

۱۱- در زبان دری کدام نوع تنوین به کار میرود و چگونه نوشته میشود.

۱۲- نوشتن تنوین بر واژه های دری درست است؟

۱۳- کدام کلمه های عربی تنوین نمی پذیرد؟

کلمه (واژه)

کلمه که در زبان دری واژه نامیده میشود لفظی را گویند که دارای معنای مستقل باشد و یا در ترکیب و ایجاد معانی در جمله کمك کند.

واژه یا بسیط است یا مرکب. واژهء بسیط آن است که تنها و بی جزء باشد. مانند: خانه، گل، باغ، شهر، ده، پری، مینا، دشت و.... و مرکب عبارت از واژه یی است که از دو واژه یا بیشتر از آن ترکیب شده باشد. مثل: گلباغ، شهربانو، شمعدان، ده بالا و...

واژه های مرکب، به صورت های گوناگون به وجود آمده می تواند:

۱- از دو اسم. مانند: گلباغ، شهرنو، نازبو، گلاب و...

۲- از دو فعل. مثل: زد و خورد، گرفت و گیر، بند و واز و...

۳- از اسم و صفت. همچون: گل سرخ، نو بهار، کهنه ده و...

٤- از اسم و پسوند. به حیث مثال: لاله زار، باغبان، شهردار، کهسار و...

٥- از اسم و پیشوند. مانند: نامراد، بی وجدان، فرامرز و...

٦- از قید و صفت. مثل: تیز رفتار، سهل انگار و...

پیشوند و پسوند

پیشوند یا سابقه آن است که در آغاز واژه می آید و در معنای آن تغیر وارد میکند. مانند: ناجوان، پی آمد، بی خرد، پیش آهنگ و...

درین بیت میرزا مظهر توجه شود:

نامرادی همچون من نبود به مرغان چمن
تا به شاخ گل رسم بگرفت صیادی مرا

درین بیت بلند بالای استاد منوچهری (دامغانی متوفی ۴۳۲ هـ.ق) توجه کنید:

الا یا خیمگی خیمه فرو هل
که پیش آهنگ بیرون شد ز منزل

پسوند یا لاحقه آن است که در آخر واژه افزوده میشود و در معنای واژه تغییر پیش میکند. مثل: لاله، زار، ده‌نو و...

در نوشته‌ء قدما در میانه‌ء برخی از واژه ها (کلمه ها) یك الف (ا) زیاده آمده است که آن را به نام میان وند یاد میکنند مثل کناد (از کند) و بیناد (از بیند) که دعا را امیرساند ولی امروز چندان معمول و مروج نیست.

متشابه، متضاد، مترادف

۱ - متشابه:

واژه هایی را گویند که از رهگذر تلفظ یکسان ولی از نظر معنی و نگارش باهم فرق داشته باشند. مثل: خورد و خرد، خواست و خاست، خوار و خار، خوان و خان و...

۲ - متضاد:

عبارت از واژه هایی است که در لفظ مختلف و در معنی ضد همدیگر باشند مانند: جنگ و صلح، زشت و زیبا، نیك و بد. راست و دروغ، ظلم و عدالت، تاریکی و روشنی و...

۳- مترادف:

بر واژه هایی اطلاق میشود که از لحاظ تلفظ باهم مختلف و از رهگذر معنی یکسان باشند به حیث مثال: مروز و بوم، تك و دو، آسمان، سپهر، گردون و فلك، دنیا و گیتی و...

اقسام واژه (کلمه):

در دستور های سابق زبان دری که نفوذ زبان عربی خیلی زیاد بود ، واژه های زبان دری را نیز طبق قانونمندی آن زبان به سه قسم ۱- اسم، ۲- فعل، ۳- حرف تقسیم بندی میکردند. ولی بعد ها در اثر پژوهش و تحقیق دانشمندان در خود زبان دری دریافته شد که واژه ها درین زبان هشت (۸) قسم است.

به این قرار:

۱- اسم
۲- صفت
۳- ضمیر
٤- فعل
٥- قید
٦- صوت
٧- مبهمات
٨- حروف یا ادوات



اسم (نام)

تعریف:

اسم یا نام واژه یی است که اشیأ و اشخاص به آن نامیده میشود، مانند: محمود، کابل، گل، عقل، مکتب، استاد و...

اقسام اسم:

اسم در زبان دری دارای انواع و اقسام آتی است:

اسم خاص، اسم عام، اسم ذات، اسم معنی، معرفه، نکره، اسم زمان، اسم مکان، مفرد و جمع، اسم جمع، تصفیر و عدد.

الف- اسم خاص:

آن است که به اشیاء و اشخاص معین دلالت کند.

مانند: سلطان محمود غزنوی، مسجد جامع هرات، لیسهء عالی غازی و...

ب- اسم عام:

اسم یا نامی را گویند که به افراد و چیز های غیر معین و مشخص دلالت داشته باشد. مثل: شهر، ده، روزنامه و...

ج- اسم ذات:

به چیز هایی اطلاق میشود که وجود خارجی داشته باشد. مثال آن: تمام اسمای خاص و عام.

د- اسم معنی:

اسمی است که وجود خارجی نداشته تنها و تنها در اذهان افراد و اشخاص موجود باشد. مانند: خنده، گریه، عقل، منطق، دانش، وجدان، خاطره، خوشی، درد، الم و...

هـ- معرفه:

هرگاه از چیزی یا کسی سخن گفته شود که دربارهء آن اگاهی و شناخت قبلی موجود باشد آن اسم را به نام معرفه یاد میکنند. علامهء معرفه در زبان دری واژه های «آن» و «این» است که در اول اسم افزوده میشود. به حیث مثال: اگر کسی با دوستش بگوید که «من آن کتاب را خواندم» و یا «این دانشمند را می شناسم» گوینده شنونده را از امری خبر میدهد که در مورد آن اطلاع قبلی دارد.

به این بیت مقبول حضرت ابولمعانی بیدل رحمته الله علیه توجه کنید:

آن پری گویند شب خندید بر فریاد ما
ای فراموشی تو شاید داده باشی یاد ما

و-نکره:

هرگاه گفته شود کتابی را خواندم و یا دانشمندی را می شناسم که چندین اثر دارد، دیده میشود که گوینده درباره‌ء امری سخن میزند که شنونده به آن معرفت ندارد. علامه‌ء نکره «ی» است که در آخر اسم افزوده میشود. مانند: کتابی را مطالعه کردم و یا شخصی را دیدم.

نوت:

«ی» نکره را نباید با «ی» وحدت که آنهم در آخر اسم می آید و مفهوم واحد را میرساند یکی دانست. مثلاً: اگر کسی گوید که: «شهلا برایم دستمالی داد» و یا خانه یی که در گذر خیابان داشتم آن را فروختم. درین جملات ی وحدت به کار رفته است نه ی نکره»

نکته‌ء املایی:

هرگاه یك واژه به (ی) ختم شده باشد ی وحدت و نکره در آخر آن افزوده میشود. مانند: صوفیی را دیدم. در غیر آن به همان کسره‌ء (زیر) اضافه بسنده میشود. مثل: قیچی خیاطی، کافی بی نظیر، قصابی شهرنو.

ز- اسم زمان:

بر اسمی گفته میشود که بر اوقات و زمان دلالت کند. علامهء آن گاه «مخفف آن گه» و «دم» و «ان» است که در اخیر اسم افزوده میشود. مانند: شبانگاه، شامگاه، سحرگاه، صبحدم، سپیده دم، بهاران، بامدادان و... مثالهای شعری:

شبانگه کارد بر حلقش بمالید
روان گوسفند از وی بنالید
(سعدی)

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شگفت
(حافظ)

اگر به سیر بهاران خاطرم آیی
نثار راه تر سازم چمن گل سرخ
(سنا غزنوی)

بامدادان که تفاوت منکند لیل و نهار
خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار
(سعدی)

به یاد محفل ناز تو هر شب تا سحرگاهان
نشسته برسر بالین خود افسانه میسازم
(سنا غزنوی)

اسمای شب، روز، دیشب، دیروز، امروز، شام، صبح و... نیز مفید اسم زمان می باشند.

ج- اسم مکان:

اسم مکان که آنرا اسم ظرف نیز می نامند بر اسمی اطلاق میشود که بر مکان یعنی جای اشیاء و اشخاص دلالت کند و علایم و نشانه های آن قرار آتی است:

۱- گاه (مخفف آن گه): دانشگاه، عیدگاه، آرامگاه، جلوه گاه، بوسه گاه، جایگه و...

مثال های شعری:

صبح کشور میوات یاسمن بهار است این
بوی ناز می آید جلوه گاه یار است این
«بیدل(رح)»

گلشن طبعت سنا بگرفت رنگ از باغ عشق
بوسه گاه لاله رویان گشت دیوان تو باز

۲- کده: دانشکده، ستمکده، میکده و...

برین ستمکده یارب چه سنگ میبارد
که دل شکستگی و دیده رنگ میبارد
«بیدل(رح)»

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده
خرقه تر، دامن و سجاده شراب آلوده
(حافظ)

۳- ستان: گلستان، بوستان، سروستان و...
مثال:

گرچه دربستان کسی شمشاد بار آور ندید
من ز شمشاد قدش سیب ز قن دارم هرس
(سنا غزنوی)

شبی رهم به گلستان آن گریبان ده
خزان عمر مرا رنگ نوبهاران ده
(سنا غزنوی)

٤- زار: لاله زار، گلزار و...

نپردازم چو با سیر گل و نسرین مکن عیبم
که دارم لاله زاری در بغل از داغ حرمانی

٥- شن: گلشن

درین گلشن ز بد خویی گل از آب روان رنجد
اگر بادی وزد سرو سهی از باغبان رنجد
(کلیم کاشانی)

٦- سار: چشمه سار، کهسار.

آبی به چشمه سار دو چشم ترم نماند
حالا دگر به خون جگر گریه میکنم
(سنا غزنوی)

۷- بار: جویبار، رودبار، دریابار و...

تا من به یاد چشم نکویان خورم شراب
یك جویبار نرگس شهلا بیاورید
(...)

۸- دان: گلدان، غالیه دان، آبدان و...

۹- دانی: قندانی، سرمه دانی و...

ط- مفرد و جمع:

مفرد آن است که بر یك چیز یا یك کس دلالت کند. مانند: قلم، کتاب، صنف، معلم، تباشیر، میز، چوکی و...

و جمع آن است که بر زیاده از یك چیز یا یك کس دلالت داشته باشد. مثل: کتابها، قلمها، صنفها، معلمان و...

ی- اسم جمع:

واژه یی جمع را نباید با اسم جمع اشتباه کرد. زیرا اسم جمع در زبان دری به اسمی گفته میشود که در لفظ مفرد اما در معنی جمع باشد به حیث مثال: در واژه های طایفه، ملت، قوم، سپاه، ارتش، لشکر، رمه، گله و...

درین بیت حضرت حکیم سنایی غزنوی قدس سره توجه کنید:

علم در دست یك رمه خود رای
چون چراغیست در طهارت جای

ك- اسم تصغیر:

بر اسم یا نامی اطلاق میشود که بر کوچکی اشیاء و اشخاص حکم کند. و نشانه های آن قرار آتی است:

۱- ك: مانند، پسرك، دخترك
۲- گگ: مثل، خانه گگ، گادی گگ، گودی گگ و...
۳- چه: (به فتحه یا زبر) مثل، باغچه، تاقچه، و غیره
٤- و: مانند، پسرو، دخترو، یارو و...

ل- عدد:

برخی از دستور نویسان اعداد را در شماره صفت و بعضی هم از آن بر قطار اسم یاد آور شده اند وعده یی حتی آنرا خارج ازین مباحث به صورت جداگانه مطرح بحث قرار داده اند. ولی من به این باورم که عدد در شمار اسم باید مطرح شود. زیرا عدد نامی است که توسط آن اشیاء و اشخاص شمرده میشود.

چیز هایی که توسط اعداد شمرده میشوند به نام معدود (شمرده شده) یاد میگردند.

در زبان دری معدود همیشه مثل صفت به شکل مفرد استعمال میشود. مثل: چهار کتاب، پنج گنج، چند جوان و...

باید واژهء چهل دختران را یك امر استثنایی دانست.
اعداد به طور عموم دو قسم میباشد. یکی عدد مبهم و دیگر عدد معین یا مشخص.

۱- اعداد مبهم: آن است که تعداد آن نامعلوم و غیر معین باشد نشانهء آن چند، چندان و اند است. به حیث مثال: چند قلم، چند کتاب، سالی و اند ماه.

چندان میش دهید که بیهوشی آورد
شاید که یاد ما به فراموشی آورد
(...)

باز بر خود تهمت عیشی چو بلبل بسته ام
چند روزی آشیان در سایهء گل بسته ام
«بیدل(رح)»

یك عمر به دستور خرد کار نمودم
چندی به هوای دل دیوانه گذارم
(سنا غزنوی)

۲- اعداد معین: اعدادی معین اعدادی را گویند که معلوم و معین باشد و به چهار نوع است:

الف- اعداد اصلی: که از یك شروع تا میلیارد و بالاتر از آن را دربر میگرد:

ب- اعداد ترتیبی: این اعداد با پسوند (ام) ساخته میشود مثل: یکم، دوم، سوم، صدم و... و گاهی با آوردن پسوند «مین» هم چون: یکمین، دومین، ششمین و...

۳- اعداد کسری: چهار یك (۱/٤)، هفت یك (۱/۷)، و ده یك (۱/۱۰) و... افزون برین ۳ کوت ۱/۳ و یك دهم و یك چهارم نیز به همین مفهوم مورد استعمال است.

٤- اعداد توزیعی: این اعداد چنین استعمال میشود: دو دو، سه سه، پنج پنج، همچنان دوتا دوتا، سه تا سه تا، دوتایی و سه تایی و شانزده تایی و...

قاعده جمع بستن:

نخست از همه باید بدانیم که قواعد و اصول جمع بستن در زبان عربی چگونه است. زیرا بخش عمده یی از زبان دری را لغات عربی تشکیل میدهد.

در زبان عربی دو نوع طریق جمع بستن وجود دارد. یکی جمع مذکر و دیگر جمع مؤنث.

۱ - جمع مذکر:

این نوع جمع دو قاعده دارد: یکی را جمع سالم و دیگری را جمع منکسر می نامند.

الف-جمع سالم:

آنست که در هنگام جمع بستن بنای واحد یا مفرد تغییر نمی خورد علامهء آن «وُن» و «ین» است که در آخر اسم افزوده میشود. به حیث مثال:

مفرد	جمع
مؤمن	مؤمنون
فن	فنون
صابر	صابرین
مقرب	مقربین

در زبان دری طبق قاعدهء این زبان اینگونه کلمه ها را به «آن» جمع می بندند. مثل: مؤمنان، مقربان، صابران و...

ب- جمع منکسر:

جمعی را گویند که بنای واحد یا مفرد در آن دستخوش تغییرات و دیگرگونی گردد. به حیث مثال: جمع سیف (شمشیر)، سیوف، جمع مکتب، مکاتب و جمع مکتوب، مکاتیب و جمع زمان و مکان ازمنه و امکنه میشود. کلمهء اماکن به حیث جمع مکان غلط است.

نوت:

در برخی از نوشته های گذشته دیده میشود که لغات دری و یا لغاتی که از دیگر زبانها وارد این زبان شده است به طریقهء جمع منکسر عربی جمع بسته شده اند که این یك کار خیلی ها غلط و بسیار نادرست و ساده لوحانه است و باید از آن جداً اجتناب و جلوگیری کرد.

به حیث مثال: در جمع فیل افیال، در جمع توپ اتواپ، در جمع افغان افاغنه، در جمع ترکمن تراکمه و در جمع برهمن براهمه گفتن و نوشتن غلط است باید به جای آن واژه های بی معنی و بیهوده واژه های فیلها، توپها، افغانها، ترکمنها و برهمنها را استعمال کرد.

در زبان عربی برای جمع بستن دو چیز یا دو کس نیز قاعده یی وجود دارد که آنرا تثنیه میگویند. مثلاً حرمین (به فتح ی) که معنای دو حرم و شریفین که معنای دو شریف را میدهد.

نوت:

تثنیه در زبان دری جز در کلمه های عربی وارد شده درین زبان مورد استعمال ندارد و باید از کاربرد آن در کلمه های خالص دری و واژه های وارد شده از دیگر زبانها درین زبان به صورت قطعی دوری گزید. و مانند بسیاری از عربی مآبان غزنین را که به کسر «ن» است به فتح آن نباید تلفظ کرد و دچار یك خبط جدی شد.

۲ - جمع تأنیث:

علامهء جمع تأنیث (ات) است که در آخر اسمای مؤنث افزوده میشود و مفهوم جمع را میرسانند. به حیث مثال:

مفرد	جمع
صالحه	صالحات
مؤمنه	مؤمنات

از آنجا که در زبان دری برای تأنیث کدام نشانه یی وجود ندارد کاربرد آن جز در کلمه های عربی دخیل درین زبان جایز نیست. همین سان استعمال اسمای مفرد مربوط به قشر اناث به طریقهء دستور زبان عربی غیر قابل قبول است که باید از آن دوری گزیده شود یعنی گفتن و نوشتن معلمه، کاتیه، طبیبه و بدتر از همه تایپسه و... غلط است و به جای آن باید واژه های معلم، کاتب، طبیب و تایپس را به کار ببریم.

قاعده جمع در زبان دری

برای جمع بستن در زبان دری دو علامه یا نشانه وجود دارد. یکی پسوند «آن» و دیگر پسوند «ها». که در آخر اسم افزوده میشود و معنای جمع را میرساند. مانند: گلها، سبزه ها، مردان، زنان و...

اگر چه دستور نویسان برای کاربرد و چگونگی استعمال این دو علامه قانونمندیهای ارائه کرده اند. ولی زبان گفتاری و نگارشی ما شاهد کاربرد آن نشانه ها به گونهء مطلق و یکسانی آن نیست. مثلا: گفته شده که پسوند «آن» برای جانداران و اعضای جفت بدن استعمال میشود و پسوند «ها» در مورد غیر جانداران به کاربرده میشود.

در حالیکه جانداران با اینکه تعداد زیادی از آنها با پسوند «آن» جمع میشوند. عده یی نیز توسط پسوند «ها» صورت جمع می پذیرند. مانند: شادیها، موشها، خرگوشها، خرسها، پلنگ ها، چلپاسه ها، ماهی ها، آدمها، انسانها، پروانه ها و...

همچنان بسیاری از اعضای جفت بدن نیز با پسوند «ها» جمع میشوند. مثل: سینه ها، ساقها، سرینها، پایها، کفها، ناخن ها و... با درنظر گرفتن دلایل و شواهد یاد شده میتوان حکم کرد که هیچ یك ازین دو علامه عام و کلی نبوده، نویسنده باید نظر به استعداد خود و خصوصیت زبان درك کند که کدام یك از آنها در چه موقعیتی باید به کار رود. البته در مورد غیر جانداران پسوند «ها» تقریباً شکل کلی و عام را دارا می باشد.

ازینها که بگذریم اسم معنی به «ها» جمع بسته میشود. مثلاً: عقل ها، دانش ها، بینش ها، خنده ها، گریه ها و...

واژه هایی که به (ا) یا (و) ختم شه باشند، پیش از کاربرد نشانهء جمع حرف (ی) افزوده میشود. به حیث مثال: از نیکو نیکویان و از رسا رسایان و از دانا دانایان و...

جمع واژهء «نیا» از آن جهت نیاکان گفته میشود که خود واژه در اصل «نیاك» بوده است.

واژه های که به واول کوتاه (فتحه یا زبر) اختتام یافته باشد پیش از علامهء جمع در آنها حرف «گ» افزوده میشود. مثلاً: از بنده بنده گان، از زنده زنده گان

و از مرده مرده گان و... ساخته میشود و این در صورتی است که واژه بر یك عنصر دارای حیات دلالت داشته باشد در غیر آن به «ها» جمع بسته میشود. مانند: خانه ها، قصه ها، دانه ها، پیمانه ها، میخانه ها و...

نوت:

پروانه و چلپاسه به طور استثنائی به «ها» جمع بسته میشوند. در مورد واژه های مانند سبزیجات، میوه جات، کارخانه جات و... نظر من چنین است که این واژه ها بر خلاف باورمندیهای عدهء کثیری از مردم و دستور نویسان گذشته و کنونی جمع نبوده بلکه با آوردن پسوند «جات» در اخیر برخی از اسمأ جنیست و نوعیت آنها نشان داده میشود. به حیث مثال: ما می گوئیم که انگور از میوه جات و پالك از سبزیجات است. یعنی انگور از جنس میوه و پالك «اسفناج» از جنس سبزی میباشد.

دستور نویسانی هم که پسوند «جات» را نشانهء جمع پنداشته اند دچار اشتباه شده اند. علامهء جمع اینگونه واژه ها پسوند «ها» است که گفته میشود. میوه ها، سبزیها، کارخانه ها، فابریکه ها و...

همچنان جمع بستن واژه های آتی توسط پسوند «جات» و «ات» غلط است:

اسم	غلط	صحیح
باغ	باغات	باغها
ده	دهات	دهها
روزنامه	روزنامه جات	روزنامه ها
جنگل	جنگلات	جنگل ها
پند	پندیات	پند ها
علاقه	علاقه جات	علاقه ها
حواله	حواله جات	حواله ها
نفر	نفرات	نفر ها

نوت:

برخی از کلمه های زبان عربی به گونهء که جمع بسته شده اند در زبان دری به همان شکل مورد استعمال قرار میگیرند و عبارتند از:

انتخابات، اطلاعات، اختیارات، اشتباهات، اختلافات، اختراعات، اکتشافات، اصلاحات، مشکلات، نفقات و... که آنها را باید امر استثنایی پنداشت.

بدل اسم

در برخی از اوقات بعض واژه ها طوری جانشین نامهای اشخاص و افراد میگردد که نام اصلی و اسم محض شان را تحت شعاع قرار میدهد. این واژه ها را بدل اسم میگویند و عبارتند از کنیه، لقب و تخلص.

۱ - کنیه:

مخصوص زبان عربی بوده و از آن زبان وارد زبان دری شده است و آن چنان است که به غرض تعظیم و بزرگداشت شخصی را به این نام می خوانند، علامهء آن برای مرد ها از ریشهء «اب» و برای زن ها «ام» می باشد به حیث مثال:

ابوطالب، اباعبدالله، ابی عبدالرحمن، ام البنین و ام البنیات و...

۲ - لقب:

نامهای افتخاری است که برای اشخاص مهم اجتماعی، علمی و عرفانی از طرف صدور دولتی و یا

محافل فرهنگی داده میشود.

مثل: شیخ العارفین، ضیاء المشایخ، شمس المشایخ، شمس العارفین، صدر المتألین، تاج الشعرا و...

۳- تخلص:

نام کوتاهی است که شاعر و نویسنده بر خود می گذارد. مانند: سنایی، عطار، بیدل، عراقی، بیرونی رهی و...

تخلص را بار اول حکیم سنایی غزنوی در مقطع غزل جایداد و به این صورت پیشوایی غزل را به شکل فعلی آن بر خود مسلم ساخت.

سوالات:

۱- واژه (کلمه) را تعریف کنید.

۲- واژه در زبان دری چند قسم است و دستور نویسان گذشته در موضوع چه می اندیشیده اند.

۳- اسم معنی و اسم تصغیر را با مثال واضح سازید.

٤- علایم اسم تصغیر چند است بنویسید.

٥- اسم جمع چیست با مثال بنویسید.

٦- در زبان عربی چند علامه برای جمع موجود است.

۷- هرگاه عدد جمع باشد معدود چه شکل به خود میگیرد.

۸- اقسام عدد را نام بگیرید.

۹- علامهء جمع تأنیث در عربی کدام است.

۱۰- نشانه های جمع در دری کدامها اند.

۱۱- آیا پسوند جات از علامه های جمع می باشد.

۱۲- بدل اسم چه چیز است انواع آن را با مثال واضح سازید.

صفت

صفت واژه یی است که به اسم افزوده میشود تا کیفیت و چگونگی آن را بیان کند. مانند: لب میگون، قامت بلند، زلف رسا، چشم شهلا و...

در ترکیبهای توصیفی بالا لب، قامت، زلف و چشم موصوف یعنی صفت کرده شده می باشند و واژه های میگون، بلند، رسا و شهلا صفتهای آنها بوده کیفیت و حالت شان را بیان میکند.

به ابیات ذیل توجه کنید:

دیوانهء قامت بلندیم
آشفتهء زلف تابداریم

بود چو آتش زردشتیان به نیمهء شب
نهی چو بر سر گیسوی پر شکن گل سرخ
سنا غزنوی

در زبان دری صفت همیشه بعد از موصوف واقع میشود ولی گاهگاه بنابر ضرورت شعری و یا به غرض

زیبایی و بلاغت در کلام قبل از موصوف نیز آورده میشود. به حیث مثال: بزرگ مهر، ابر قدرت، سرخ کوتل، بلند ده و...

اگر موصوف جمع باشد یا مفرد صفت همیشه به گونهء مفرد به کار میرود. در قامت رسا و قامتهای رسا، یکسان مورد استعمال دارد.

درین جمله ها توجه کنید:

شهلا یك دختر با ادب است، او همیشه دوستانش را از دختران با ادب انتخاب میکند.

انواع و مراتب صفت:

صفت در زبان دری سه مرتبه دارد:

الف- صفت عادی

ب- صفت تفضیلی

ج- صفت عالی

الف-صفت عادی: درین نوع صفت تنها حالت عادی موصوف بیان میشود. مثلاً: سیب سرخ، قامت رسا، چشم مخمور، دختر قشنگ، پسر بازیگوش و...

ب-صفت تفضیلی: علامهء این نوع صفت پسوند (تر) است که در اخیر صفت افزوده شده برتری آن را بر یك صفت دیگر نشان میدهد. به حیث مثال: لیلی چهرء جذاب دارد ولی پریوش ازو کرده جذابتر است.

نازنینی که در عرق تر شد
نازنین بود و نازنین تر شد

ج- صفت عالی: به صفتی گفته میشود که برتری یك صفت را از چندین صفت دیگر وانمود سازد. نشانهء اینگونه صفت پسوند «ترین» است که در آخر صفت می آید. مثل: شاهنامه خوبترین کتاب حماسی در سطح جهان است، سنایی بهترین شاعر عرفانی و اخلاقی در زبان دری است.

ای نوبهار فصل شگوفان زنده گی
سرت جشمهء لطافت و زیبا ترین من سنا عزنوی

در صفت عالی صفت قبل از موصوف واقع میشود.

صفت فاعلی:

آن است که صفت فاعل «کنندهء کار» را بیان کند طریقهء ساختار آن چنین است که در آخر ریشهء امر پسوند «نده» و پسوند «ان» افزوده میشود. مانند: گوینده، خروشنده، زننده، پرسنده، دوان، روان، شتابان، گویان، جویان و... به حیث مثال درین جمله:

جوینده یابنده است، بنفشه گویندهء خوبی است، محمود دوان دوان آمد، رامین به عجله طرف مکتب روان شد. صفت مبالغه نیز در جمع صفات فاعلی محسوب میشود و نشانه های چنین است:

الف- گار: آموزگار، گنهگار و...
ب- گر: ستمگر و...
ج- کار: جفاکار، خطاکار و...
د- جو: جفا جو و...
هـ- ار: خواستار، پرستار و...

نوت:

واژه های آهنگر، زرگر، مسگر، گلکار، مانند فروشنده و بافنده از صفتهای شغلی می باشد.

صفت مفعولی:

صفت کسی یا چیزی است که فعل بران وارد شده باشد، نشانهء آن واول فتحه یا زبر که در گذشته به نام هـ مختفی یاد می شد می باشد و یك نشانهء دیگر آن پسوند (ار) است که هر دو در آخر ماضی مطلق می آید. مثل: دیده، زده، کشته، گرفتار، ساختار و ...

صفت مفعولی همیشه از فعل متعدی ساخته میشود و اگر فعل لازمی باشد در آن صورت صفت فاعلی است نه مفعولی. مانند: رفته، شکسته، خفته و... چنانچه کلمهء خفته درین شعر حکیم سنایی(رح):

که بسته چینیان احرام و مکی خفته در بطحی
حکیم سنایی(رح)

در شعر حضرت سنایی خفته صفت فاعلی و بسته صفت مفعولی می باشد.

نوت:

یکنوع صفت دیگر نیز در زبان دری وجود دارد که از صفات دایمی است و به نام صفت مشبهه یاد میشود.
مانند: دانا، بینا، توانا و...

ضمایر

ضمیر وابستهء اسم است و آن واژه یی است که جانشین اسم میگردد تا از تکرار آن جلوگیری به عمل آید. ضمیر بر دو قسم است:

۱- ضمیر شخصی
۲- ضمیر اشاری

۱ - ضمیر شخصی:

آنست که بر جای شخص قرار میگرد و از همین جهت است که آنرا ضمیر شخصی مینامند.

چون اشخاص سه گونه اند:

الف- متکلم (گوینده)
ب- مخاطب (شنونده)
ج- غایب (کسی که حضور ندارد)

بناءً ضمیر شخصی دارای شش (٦) صیغه میباشد. ۳ برای مفرد و ۳ برای جمع.

از آنجا که ضمیر به جای اسم به کار میرود پس هر

حالتی را که اسم در جمله میگرد ضمیر نیز دارای چنان یك حالت است. و آنها عبارت است از حالات فاعلی، مفعولی و اضافی. ضمیر از نظر ارتباط واژه ها به ۲ قسم است. یکی ضمیر منفصل و دیگر ضمیر متصل.

الف- ضمیر منفصل:

آنست که جدا از واژه (کلمه) نوشته میشود. و قرار ذیل است:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	من	ـ
مخاطب (شنونده)	تو	شما
غایب	او	ایشان یا آنها

ضمیرفاعلی (منفصل):

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	من رفتم	ما رفتیم
مخاطب (شنونده)	تو رفتی	شما رفتید
غایب	او رفت	ایشان یا آنها رفتند

ضمیرمفعولی (منفصل):

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	مرا گفت	ما را گفت
مخاطب (شنونده)	ترا گفت	شما را گفت
غایب	او را گفت	ایشانرا گفت

ضمیر اضافی (منفصل):

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	کتاب من	کتاب ما
مخاطب (شنونده)	کتاب تو	کتاب شما
غایب	کتاب او	کتاب ایشان

ب- ضمیر متصل:

ضمیر متصل آنست که پیوست واژه واقع شود و ازین قرار است: ۱- فاعلی:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	م	یم
مخاطب (شنونده)	ی	ید
غایب	.	ند

مثال ضمیر فاعلی (متصل):

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	گفتم	گفتیم
مخاطب (شنونده)	گفتی	گفتید
غایب	گفت	گفتند

ضمیر متصل مفعولی و اضافی:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	م	ما
مخاطب (شنونده)	ت	تان
غایب	ش	شان

نمونه یی از ضمیر مفعولی (متصل):

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	زدم (مرا زد)	زدما
مخاطب (شنونده)	زدت	زدتان
غایب	زدش	زدشان

نمونه یی از ضمیر اضافی متصل:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	کتابم	کتاب ما
مخاطب (شنونده)	کتابت	کتابتان
غایب	کتابش	کتابشان

مثال هایی از شعر:

ضمیر متکلم فاعلی:

آمدم تا بار دیگر بوسه بارانت کنم
هرچه دارم در بساط شوق قربانت کنم
(سنا غزنوی)

ضمیر متکلم مفعولی: متصل مفرد:

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است
(حافظ)

یعنی سلطان جهان غلام من است.

ضمیر منفصل مفعولی (جمع):

ما را زمانه در کف نـامردمان سپرد
دزدی به خانه آمد و شد کدخدای ما
(سنا غزنوی)

ضمیر متکلم و غایب اضافی متصل (مفرد):

بـه خـونـم زد رقم تا بر قـلم شد آشنا دستش
پرید ویی که میبردم به مکتب من کتابش را
(صایب)

ضمیر مخاطب اضافی و مفعولی:

هـوای سـرو تـو از خـاطر سـنا نـرود
ترا که گفت که من با زمانه خواهم ساخت

ضمیر مخاطب اضافی (متصل):

در بین دو زلفت رخ نیکو عـجب افـتاد
این طرفه که یکماه میان دو شب افـتاد
(...)

ضمیر مخاطب مفعولی (جمع) و اضافی و متکلم:

گـلرخـان تـا کی شما را الفت رنگ حناست
در دل ما اینقدر خون است از دست شماست

یادداشت:

در لهجهء مردم شمالی ضمیر غایب به قسم ضمیر مخاطب استعمال میشود. به این معنی که به جای

میگفتم میگفتی و به جای میگفتیم میگفتید به کار میرود. همچنان در لهجهء مردم هرات ضمیر مخاطب به گونهء متکلم ادا میشود. یعنی به جای می گفتی میگفتم و به عوض میگفتید میگفتیم به کار میرود.

۲- ضمیر اشاری:

آنگونه ضمیری است که جانشین اسم گردیده و به آن اشاره دارد، تا از تکرار آن جلوگیری به عمل آید.

نشانهء ضمیر اشاری «این» و «آن» است که اولی به جای نامهای نزدیك و دومی به عوض نامهای دور استعمال میشود. به حیث مثال:

پاریس یکی از شهر های زیبای جهان است و باشنده گان آن در امور نظافت و پاکی توجهء خاصی دارند.

من حدیقهء سنایی را مطالعه کرده ام و این در عرفان عجب کتابی است.

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سرمویی کر این جا خم شود بشکن کلا آنجا

ضمیر اشاره را با «آن» و گاهی هم با «ها» جمع می بندند.

خواجه حافظ گوید:

شراب لعش کش و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

نوت:

ضمیر اشاره با اسم اشاره فرق دارد. باید متوجه بود تا اشتباهی رخ ندهد.

هرگاه گفته شود: این کتاب از بهترین کتابهای ادبی و عرفانی است. و یا آن شهر از بزرگترین شهر های اروپاست. این گفته ها اسم اشاره است.

علامهء اسم اشاره نیز «این» و «آن» اتَ که در اول اسم افزوده میشود.

آن پری گویند شب خندید بر فریاد ما
ای فراموشی تو شاید داده باشی یاد ما
این سخن بشنو ز پیر غزنوی
تا بیابی در تن کهنه نوی

۳- ضمیر مشترک:

یك نوع ضمیر دیگر هم وجود دارد که به نام ضمیر مشترك یاد میشود و عبارت است از واژه های خویش، خود و خویشتن که برای هر ۳ شخص (گوینده، شنونده و غایب یا شخص اول، شخص دوم و شخص سوم) به کار گرفته میشود.

به حیث مثال:

اشخاص	مفرد	جمع
متکلم (گوینده)	کتاب خودم	کتاب خود ما
مخاطب (شنونده)	کتاب خودت	کتاب خود تان
غایب	کتاب خودش	کتاب خود شان

فعل «کنش»

فعل واژه یی است که به کردن کاری یا اجرای امری در یکی از زمانهای گذشته، حال و آینده دلالت کند و بر سه قسم است: ماضی، مضارع، مستقبل.

۱ - فعل ماضی:

فعلی را گویند که در زمان گذشته (ماضی) به وقوع پیوسته باشد. و بر پنج قسم است:

الف- ماضی مطلق

ب- ماضی قریب

ج- ماضی استمراری

د- ماضی بعید

هـ- ماضی التزامی

الف- ماضی مطلق:

واژه هایی را گویند که بر فعلی (کنشی) دلالت کند که در زمان گذشته یکبار صورت گرفته و انجام یافته باشد. مانند: سلطان محمود غزنوی سومنات را فتح

کرد. تیمورشاه پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد.
وزیر اکبر خان مکناتن را با تنفگچهء خودش کشت.

درین شعر نعمت خان عالی به افعالی که گذشتهء مطلق را نشان میدهد توجه کنید:

آن بی وفا که آمد و یکدم نشست و رفت
پرسید دل کجاست بگفتم شکست و رفت

مثالهایی از شعر:

یکبوسه به زور از لب دلدار گرفتم
کام دل از آن شوخ دل آزار گرفتم
(سنا غزنوی)

دل به قید جسم از علم الیقین بیگانه ماند
گنج ما را خاك خورد از بسکه در ویرانه ماند
بیدل(رح)

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شعر
کنایتی است که از روزگار هجران گفت
حافظ(رح)

فعل ماضی مطلق چنین گردان میشود:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	رفتم	رفتیم
شنونده (مخاطب)	رفتی	رفتید
غایب (کسی که موجود نیست)	رفت	رفتند

ب- ماضی قریب:

فعل ماضی قریب که آنرا ماضی نقلی نیز میگویند عبارت از واژه یی است که نشاندهندهء فعلی باشد که در گذشته واقع شده و ادامهء آن تا اکنون هم باقیست. به حیث مثال:

من شاهنامه را خوانده ام. عبدالطیف عباسی بر خدیقه شرحی نوشته است.

امیر خسرو بلخی دهلوی را درین زمینه بیت بلند بالایی است.

آفاق را گردیده ام مهربتان ورزیده ام
بسیار خوبان دیده ام اما تو چیز دیگری

بلبل شیراز خواجه شمس الدین محمد حافظ را نیز بیت مقبولی است که در آن فعل ماضی قریب به نحو شایسته یی به کار رفته است.

شنیده ام سخن خوش کهٔ پیر کنعان گفت
فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت

گردان فعل ماضی قریب اینگونه است:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	رفته ام	رفته ایم
شنونده (مخاطب)	رفته ای	رفته اید
غایب (کسی که حضور نداشته باشد)	رفته است	رفته اند

به این اشعار توجه کنید:

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم ترا
کی بوده ای نهفته که پیدا کنم ترا
(فروغی بسطامی)

موی سفید را فلکم رایگان نداد
این رشته را به نقد جوانی خریده ام
(رهی معیری)

ج-ماضی‌استمراری:

درین صیغه از فعلی سخن به میان است که در زمان گذشته رخ داده ولی وقوع آن تا مدتی دوام و تکرار یافته است. مثلاً درین جمله: سلطان محمود غزنوی برای نشر دین مبین اسلام به هند لشکر میکشید و رنج سفر را بر خود هموار میساخت.

به این بیت مقبول خواجهء شیراز توجه شود:

دیدمش دوش که سرمست و خرامان میرفت
جام می در کف و در مجلس رندان میرفت

و یا درین بیت هلالی

آنکه دیشب هوس سوختن ما میکرد
کاش می آمد و امروز تماشا میکرد

گردان فعل ماضی استمراری چنین است:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	میگفتم	میگفتیم
شنونده (مخاطب)	میگفتی	میگفتید
غایب	میگفت	میگفتند

د- ماضی بعید:

به فعلی گفته میشود که در گذشتهء دور و قبل از فعل دیگری رخ داده باشد. به حیث مثال: وقتی که من آمدم شهلا به مدرسه رفته بود. دقیقی سالها قبل از فردوسی بخشهایی از شاهنامه را نوشته بود.

مثالهای شعری:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم
من چه دانم که غم از دل برود چون تو بیایی
سعدی(رح)

گفته بودی که میدهم کامت
سخن خوش دو بار میزیبد
سنا غزنوی

و یا درین مصرع:

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی

گردان فعل ماضی بعید چنین است:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	گفته بودم	گفته بودیم
شنونده (مخاطب)	گفته بودی	گفته بودید
غایب	گفته بود	گفته بودند

هـ- ماضی التزامی:

از فعلی خبر میدهد که باید در گذشته به وقوع می پیوست ولی معلوم نیست که رخ داده است یا نه و علامهء آن واژه های باید و شاید است که قبل از فعل می آید. به حیث مثال:

شهلا باید کار های خانگی اش را انجام داده باشد.
هوشنگ شاید با این طیاره پرواز کرده باشد.

۲- فعل مضارع:

مضارع فعلی را گویند که هم در زمان حال و هم در زمان آیندهء قریب دلالت کند. و بر دو قسم است.

الف- مضارع اخباری.
ب- مضارع التزامی.

الف- مضارع اخباری:

آنست که از وقوع فعلی خبر میدهد که در زمان حال (کنونی) صورت میگیرد ولی تأثیر و نتیجهء آن تا آینده های قریب هم میتواند ادامه پیدا کند. به حیث مثال: هرگاه از کسی پرسیده شود که چه میخوانی؟ و او در جواب بگوید؛ که: «شاهنامه میخوانم» معنای آن چنین است که هم اکنون شاهنامه میخوانم. و اگر از کسی پرسیده شود که چه وقت به خانه ات برمیگردی؟ و او در جواب بگوید: «وقتی که از کار فارغ گردیدم به خانه ام برمیگردم» این دیگر به آینده تعلق میگیرد.

نوت:

هرگاه فعل مضارع به امور همیشگی دلالت داشته باشد هر وقتی که بیان گردد همان زمان حال را میرساند. به حیث مثال: آفتاب مرکز نظام شمسی است. زمین به دور آفتاب می چرخد. آرامگاه حکیم سنایی در شهر غزنی واقع است. مثنوی معنوی مولانا جلال الدین بلخی از شاهکار های عرفانی در زبان دری است و...

فلك به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
(حافظ)

گردان فعل مضارع اخباری چنین است:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	میروم	میرویم
شنونده (مخاطب)	میروی	میروید
غایب	میرود	میروند

ب-مضارع التزامی:

آنست که التزام و ضرورتی را در اجرای آن ایجاب نماید. به حیث مثال: من باید هرچه زودتر شهلا را ببینم. او باید درسهایش را خوب بخواند. به این مثال شعری دقت شود:

ما آز موده ایم درین شهر بخت خویش
باید بیرون کشید ازین ورطه رخت خویش
حافظ(رح)

با خلق بی بصیرت تا چند عرض جوهر
باید ز شهر کوران چون نور دیده رفتن
بیدل(رح)

باید از مردم چشم تو سبق آموزد
هرکه خواهد چو سنا در غزل استاد شود
(سنا غزنوی)

۳- مستقبل:

فعلی را گویند که تنها در آینده رخ خواهد داد. این صبغهء فعل همیشه با مضارع فعل خواستن استعمال میشود. مانند: لیلی به مسافرت خواهد رفت. فرنگیس این سخن را با او خواهد گفت: بنفشه با کوشش و پشتکاری که دارد یك شخصیت علمی بارزی خواهد شد.

امیر خسرو بلخی دهلوی چه خوب کفته است:

کششی که عشق دارد نگذاردت بدینسان
به جنازه گرنیایی به مزار خواهی آمد

مرحوم عبدالغفور ندیم کابلی راست:

گر خدا خواهد حساب نامرادی ندیم
از تو ای سر دفتر جور و جفا خواهم گرفت

نویسنده نیز بیتی دارد که ثبت این اوراق مینماید:

وصف روی تو به خوبان چمن خواهم گفت
در هوایت همه را خاك به سر خواهم کرد

گردان فعل مستقبل:

اشخاص	مفرد	جمع
گوینده (متکلم)	خواهم رفت	خواهیم رفت
شنونده (مخاطب)	خواهی رفت	خواهید رفت
غایب	خواهد رفت	خواهند رفت

مصدر یا ریشه

مصدر کلمهء عربی است و درینجا معنای صدور «افعال» را میدهد. دستور نویسان دری که در تحت تأثیر دستور زبان عربی قرار داشته اند با تأثر و تقلید از آن زبان، باورمند بوده اند که مصدر در زبان دری واژه یی است که به «تن» یا «دن» ختم گردیده است. مانند: زدن، دیدن، گفتن، رفتن و... از آنجا که مصادر افعال در زبان عربی وقتی که به دری برگردانده می شود چنین معنی میدهند، سبب چنین غلط اندیشی شده است.

به حیث مثال: کلمه های «قول» و «فعل» در زبان عربی مصدر بوده و معنای آنها گفتن و کردن است. دری زبانان نیز با تأثر و تقلید از آن مرتکب چنین اشتباهی شده اند.

امروز دستور نویسان در اثر پژوهش و تحقیق دریافته اند که در زبان دری برای ساختار افعال دو ریشه وجود دارد. یکی فعل ماضی مطلق و دیگر فعل امر. که سایر

افعال از همین دو ریشه ساخته میشود. به حیث مثال: واژه های «رفت» و «رو» را که اولی فعل ماضی مطلق و دومی فعل امر است در نظر بگیریم از آنها این افعال ساخته میشود.

۱- از فعل ماضی مطلق «رفت»:

رفتم، رفتیم، رفتی، رفتید، رفتند، رفته ام، رفته بودند، رفتار، میرفت، رفتن و...

۲- از فعل امر «رو»:

برو، میروم، میروید، میرویم، میروی، روش، روان و...

واژه های رفتن، دیدن، گفتن، شنیدن، کردن، زدن و غیره که در دستور های قدیم مصدر تصور می شدند مصدر نه بلکه هر کدام از آنها اسمی است که فعل به آنها نامیده میشود. مثلاً: شنیدن اسمی است برای فعل استماع خبر و کردن اسمی است برای اجرای یك عمل که باید آنرا اسم فعل نامید. همین قسم واژه های بینش، تپش، روش، کنش، سنجش، بینایی، شنوایی، گویایی که در دساتیر گذشته و برخی از دستور های معاصر به نام مصدر مرخم نامیده می شدند همه اسمای فعل می باشند.

فعل- معلوم و مجهول

معلوم فعلی را گویند که فاعل دران معلوم و ظاهر باشد. مانند: سلطان محمود غزنوی سومنات را فتح کرد. رستم سهراب را در نبرد کشت.

فعل مجهول آنست که فاعل در آن ذکر نشده باشد. مثلاً: سومنات در سال ٤١٦ فتح شد. در نبردی که صورت گرفت سهراب کشته شد.

لازمی و متعدی

لازمی به آن فعل کفته میشود که تنها به فاعل ختم شود و مفعول نخواهد. مانند: نشستن، رفتن، شکستن، پریدن و...

به این مثالها توجه کنید:

هوشنگ آمد. شهلا نشست، شیشه شکست، رامین رفت، کبوتر پرید و...

فعل متعدی آن فعلی را گویند که افزون بر فاعل مفعول هم میخواهد. مانند: خواندن، نوشتن، دیدن، گفتن، زدن، کردن و...

به این مثالها نگاه کنید:

فیروز داستان سمك عیار را خواند. پرویز اخبار را شنید. جاوید به برادرش نامه نوشت، قاسم دوستش را دید. و... که چنین نیز می تواند بود: سمك عیار خوانده شد، نامه نوشته شد، دوست قاسم دیده شد و غیره...

هرگاه در اخیر افعال لازمی پسوند «اند» افزوده شود

فعل متعدی ساخته میشود. به حیث مثال: شکستاند، پراند، دواندو... چنانچه درین جمله ها مشاهده میکنم:

پرویزه شیشه را شکستاند، هوشنگ کبوترانش را پراند، جاوید اسپش را دواند.

تنها کلمهء رفت ازین قانون مستثنی است.

فاعل و مفعول

فاعل به معنای کننده‌ء کار است و مفعول آنست که فعلی بالای آن صورت گرفته باشد. مثلاً: احمد شاه بابا دهلی را فتح کرد. وزیر اکبر خان مکناتن را به قتل رساند.

در جمله های بالا احمد شاه بابا و وزیر اکبر خان فاعل هستند. زیرا کاری را انجام داده اند. دهلی و مکناتن مفعول می باشد زیرا بالای هر کدام آنها کاری صورت گرفته است.

مفعول مستقیم و غیر مستقیم:

در زبان دری دو نوع مفعول وجود دارد. یکی مفعول مستقیم و بی واسطه. و دیگر غیر مستقیم و با واسطه.

۱- مفعول مستقیم (بی واسطه):

آنست که فعل بالای آن به صورت مستقیم و بدون کدام واسطه تطبیق شود. نشانه های اینگونه مفعول (را) و حروف اضافه است. به حیث مثال گرفته شود که

سلطان محمود غزنوی سومنات را فتح کرد. و یا: سلطان محمود غزنوی به فتح سومنات دست یازید. سومنات در هر دو جمله معفول مستقیم می باشد. زیرا فعل بالای آن مستقیماً و بدون کدام واسطه وارد شده است.

۲- مفعول غیر مستقیم (با واسطه):

به مفعولی گفته میشود که فعل بالای آن به صورت مستقیم تطبیق نگردیده بلکه توسط یك فعل دیگر تحقق یافته باشد. مثلاً: اگر گفته شود که: صدر اعظم به آمر دفترش دستور داد که هدایتی به والی بلخ بنویسد. درین صورت هدایت به والی بلخ مفعول غیر مستقیم است زیرا فعل از طرف صدراعظم مستقیماً بالای آن وارد نشده است بلکه توسط آمر دفتر صورت گرفته است.

باید یاد آور شد که عدهء زیادی از دستور نویسان دری در مورد مفعول غیر مستقیم دچار خبط و اشتباه شده اند. زیرا پنداشته اند که مفعول مستقیم توسط حرف اضافه ساخته میشود. این گفته یك اشتباه و یك غلط اندیشی است که سبب سر درگمی خواننده گان میشود باید به اصلاح آن کوشید.

مطابقت فعل و فاعل

هرگاه فاعل ذیروح بوده و به صورت جمع استعمال شده باشد فعل نیز به گونهء جمع به کار میرود. به حیث مثال:

شاگردان درسهای خود را تکرار کردند. غزنویان در ارتقاء و گسترش علم و ادب نقش چشمگیری داشتند.

حریفان باده ها خوردند و رفتند
تهی خمخانه ها کردند و رفتند
(جامی)

و اگر فاعل غیر ذیروح بوده و به قسم جمع به کار رفته باشد در آن صورت نظر به زیبایی و حسن کلام فعل هم به صورت جمع و هم به گونهء مفرد میتواند استعمال شود. به حیث مثال:

درختان شگوفه کرده اند یا درختان شگوفه کرده است.

وجوه افعال

وجه فعل که جمع آن وجوه افعال است عبارت از نقشهایی است که یك فعل در جمله ایفا میکند. و قرار آتی است.

۱- وجه‌اخباری:

نقش فعل درین حالت دادن خبر است به شکل قطعیت. مثلا: پرویز آمد، هوشنگ رفت، سهراب کشته شد و...

۲- وجه‌التزامی:

آنست که فعل در آن به انجام کاری دلالت کند که وقوع آن قطعی نبوده بلکه در آن شك و تردید وجود داشته باشد.

به قرار ذیل:

الف- شك و تردید: شاید رفته باشد.

ب- دعا: الهی که چنین نباشد.

ج- آرزو و امید: کاش بیاید، آرزومندم او را ببینم.

۳- وجه امری:

آنست که فعل بیانگر امری و یا نهی باشد. مثلاً:

امر:

دلا مباش چنین هرزه گرد و هر جایی
که هیچ کار ز پیشت به این هنر نرود (حافظ)

نهی:

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی (سعدی)

٤- وجه شرطی:

مانند: اگر باران نبارد خواهم آمد

٥- فعل وصفی:

فعل وصفی در آن حالت گفته میشود که فعل به صورت صفت مفعولی استعمال شود به گونهء که فعل برای فاعل که بلافاصله به کار دیگری پرداخته است حکم نوعی صفت را داشته باشد. به حیث مثال: سلطان محمود به هند لشکر کشیده بتخانه های آن دیار را ویران ساخت، پرویز به خانه رفته تمرین کرد، شهلا درس هایش را مرور کرده به استراحت پرداخت.

نوت:

۱- پس از فعل وصفی آوردن «و» صحیح نیست.
۲- فعل وصفی نباید در یك جمله زیاده از یك الی دو بار تکرار شود.

۳- بعضی از واژه ها بهِ شَکل مفعول در جمله استعمال میشود اما فعل وصفی نیست. مانند: فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگستراند و دایهء ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات را در مهد زمین بپروراند.

ترکیبهای زبان دری

در زبان دری سه نوع ترکیب وجود دارد. و قرار ذیل است:

۱- ترکیب توصیفی
۲- ترکیب اضافی
۳- ترکیب امتزاجی

۱ - ترکیب توصیفی:

درین نوع ترکیب اسم موصوف (صفت شده) واقع میشود. مثلا: سیب سرخ، زلف آشفته، نگاه سرکش، بالای بلند و...

۲- ترکیب اضافی:

ترکیب اضافی به ترکیبی گفته میشود که در آن اسم به اسمی دیگر مضاف واقع شود. مضاف در اینجا به معنای نسبت است. یعنی یك اسم به یك اسم دیگر نسبت پیدا میکند. مانند: کلاه احمد، انگشتر طلا، دروازهء باغ، خنجر نگاه و...

اضافت چند نوع است به این شرح:

الف- اضافت بیانی

ب- اضافت تخصیصی

ج- اضافت تشبیهی

د- اضافت استعاری

هـ- اضافت ملکی

و- اضافت اقترانی

ز- اضافت تشریفی

الف-اضافت بیانی: آن است که در آن نوعیت و جنیست مضاف بیان شود. مثل: انگشتر طلا، نگین الماس، گردنبند مروارید، کتاب حماسی و...

ب- اضافت تخصیصی: به اضافتی گفته میشود که چیزی را به چیزی یا به کسی خاص بسازد. مانند: دروازهء باغ، جوی بازار، جادهء آسمایی و...

ج-اضافت تشبیهی: عبارت از اضافتی است که در آن مضاف الیه به مضاف تشبیه و یا مانند کرده شود. مثلاً تیر مژگان، کمند گیسو، نهال قامت، تیغ ابرو و...

د-اضافت استعاری: اضافتی را گویند که در آن مضاف برای مضاف الیه به صورت مستعار به کار رفته باشد. به حیث مثال: ید قدرت، تیغ اجل، دست غیب، پنجهء مرگ و ...

هـ-اضافت ملکی: به اضافتی اطلاق میشود که دارایی و ملکیتی را به مضاف الیه نسبت دهد. چون: تخت سلیمان، رخش رستم، گنج قارون، باغ وزیر و...

و-اضافت اقترانی: اقتران به معنای نزدیك بودن است و اضافت اقترانی اضافتی است که در آن مضاف به مضاف الیه اقتران معنوی داشته باشد. مانند: دست ادب، پای اخلاص، سایهء رحمت و...

ز-اضافت تشریفی: اگر چیزی به خداوند تعلی جلت عظمته نسبت داده شود آنرا به خاطر رعایت احترام و ادب اضافت تشریفی می نامند. مثلاً: خانهء خدا، ید الله دست خدا، و...

۳- ترکیب امتزاجی:

عبارت از ترکیبی است که در آن صفت جانشین موصوف میشود. به حیث مثال: سیه مژگان، بلا بالا و...

درین بیت نظامی گنجوی از مثنوی شرین و خسرو توجه کنید:

شب افروزی چو مهتاب جوانی
سیه چشمی چو آب زنده گانی

معنای بیت چنین است:

کسی که مانند مهتاب جوانی شب را فروزان میسازد و چشمان سیاهش به مثل آب زنده گانی است. ترکیب

امتزاجی از بهترین ترکیبهای زبان دری است و تا حال کمتر کسی متوجهء آن شده است ترکیبهای زبان دری بالخاصه ترکیب امتزاجی در بارووری و غنامندی زبان پربار دری نقش خیلی عمده دارد و نویسنده و شاعر چیره دست و مبتکر میتواند با ساختها و ترکیب های نو و بدیع در اعتلا و حراست زبان نقش خیلی ها مهمی را بازی کند. از همین روست که علامه محمد اقبال لاهوری گفته است:

شاعر اندر سینهء ملت چو دل
ملت بی شاعری انبار گل

به این صورت کسانی که با مساعی و عرقریزی های خود از زوال و انحطاط زبان جلوگیری میکنند در گردن یك ملت دین فراموش ناشدنی دارند.

قید

قید وابستهء فعل است همانگونه که صفت وابستهء اسم میباشد. و آن واژه یی است که به فعل افزوده میشود تا کیفیت و چگونگی آنرا بیان کند. به حیث مثال:

هوشنگ مجلس مهمانی را زود ترك كرد، پرویز در محفل به آهستگی صحبت میکرد.

مثال های شعری:

جواب نامه ام زان شاه خوبان دیر می آید
جوان گر میرود قاصد ز کویش پیر می آید
(...)

آهسته برو که جان به پایت برسد
دل در شکن زلف رسایت برسد
ای سروروان اندکی اهسته خرام
کائینه به رنگ جلوه هایت برسد
(سنا غزنوی)

نوت:

در زبان دری یك عده واژه هایی وجود دارد که هم برای قید و هم برای صفت به کار میرود. هرگاه این واژه چگونگی و کیفیت اسم را بیان کند صفت محسوب میشود و اگر حالت فعل را وانمود سازد در جمع قید به شمار می آید. به حیث مثال:

پرویز یك شاگرد خوب است. (صفت)

هوشنگ در درسهای خود خوب زحمت میکشد. (قید)

قید معنی*های گوناگون را به فعل می افزاید. گاهی حالت وقوع فعل را بیان میکند. مثلاً: او به سختی سخن میگفت.

و زمانی زمان وقوع فعل را نشان میدهد. مثل: او دیروز از اروپا رسید. من امشب با او تلفونی صحبت کردم.

ز گرد دامن او بسترم رنگ چمن دارد
عجب نبود که بوی گل دهد پیراهنم امشب
(سنا غزنوی)

و وقتی هم مکان وقوع فعل را وانمود میسازد. مثلاً: شهلا امروز اینجا خواهد آمد. من یقین دارم که هوشنگ امروز آنجا رفته است.

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا
سرمویی گر اینجا خم نشوی بشکن کلاه آنجاه

و گاهی هم کثرت و زیادتی را نشان میدهد. به حیث مثال: گروه گروه، فوج فوج، دسته دسته و...

درین بیت زیبای خانم سیمین بهبهانی شاعر معروف و سخنسرای پر آوازهء ایران توجه کنید:

نیامدی که فلك خوشه خوشه پروین داشت
کنون که دست سحردانه دانه چید بیا

مؤلف نیز گوید:

اگر به سر بهاران خاطرم آیی
نثار راه تو سازم چمن چمن گل سرخ

اصوات

واژه هایی که بیانگر حالات روحی افراد و اشخاص باشد به نام اصوات یاد میشود. این واژه ها از خود معنی نداشته یك تعداد اصوات یا صدا هایی اند که حالات مختلف روحی مانند تحسین، تحذیر، آگهی، تنبیه، تعجب، تحسر، تأثر، سرزنش، درد ها، رنجها، غمها و شادی ها را وانمود میسازد.

به قرار ذیل:

۱- **در حالت تحسین و خوشی:** خوشا، آفرین، وا وا، زهی و...

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش
(میرزا صایب)

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی
خوشا با پریچهره گان زنده گانی
(فرخی)

۲- برای تنبیه و آگاهی: زنهار و زینهار

زنهار که ننگری به چشم دگرش
این سرو روان ز جویبار ادب است

۳- برای ابا و انکار: حاشا، هرگز و...

حاشا که من به موسم گل ترك می کنم
من لاف عقل میزنم این کار کی کنم
(حافظ)

هرگز نمی رود ز سرما هوای او
الفت گرفته ایم به تیغ جفای او
(سنا غزنوی)

٤- به غرض ابراز تعجب و حیرت: نام خدا، عجبا، عجب، شگفتا و...

همان ساعت نخواهد تا قیامت رفت از یادم
که در آئینه رویت دیدی و نام خدا گفتی
(مرحوم شایق جمال کابلی)

امشب همه جا نوای ساز و طرب است
صد روز به گردش نرسد این چه شب است
شمع و گل و پروانه تمامند به رقص
ما گر نخروشیم و ننوشیم عجب است
(سنا غزنوی)

۵ - برای بیان تأسف و اندوه: اللّه اللّه، فغان، دردا، حسرتا، دریغ، دریغا، ای وای و...

اللّه اللّه که تلف کرد و که اندوخته برد
حافظ

دردا و حسرتا که فرومایه روزگار
تقدیر ما سپرد به تدبیر اجنبی
سنا غزنوی

ای وای بر اسیری کز یاد رفته باشد
در دام مانده باشد صیاد رفته باشد
حزین

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد
دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقانی
نظامی گنجوی

فغان که شب شد و آن غیرت سپیده نیامد
ستاره سر زد و آن ماه نو به دیده نیامد
واصل کابلی

تربیت بی استعداد حیفست و استعداد بی تربیت دریغ.
گلستان سعدی

۶- برای تمنا و آرزو: کاش، کاشکی، ای کاش.

کاش من قربان چشم عشوه پردازت شوم
کشتهء نیرنگ مژگان فسونسازت شوم
سنا غزنوی

مبهمات و کنایات

واژه هایی را گویند که کسی یا چیزی را به صورت مبهم و غیر مشخص بیان دارند. و به این قرار می باشند:

هر، هرکس، کسان، چند، اند، این، آن، فلان، بهمان، چنان، چنین، عمر و زید و...

هرکس اینجا یکدو دم دوکان بسمل چید و رفت
ساعتی در خاك ره لختی به خون غلتید و رفت
بیدل(رح)

هرکس کنایه از اشخاص نامعلوم است

یك عمر به دستور خرد کار نمودم
چندی به هوا دل دیوانه گذارم
سنا غزنوی

چندو اند کنایه از اعداد نامعلوم و غیر معین است.

ای صبا نگهتی از کوی فلانی به من آر
زار و بیمار غمم راحت جانی به من آر
حافظ

فلان و بهمان نپر کنایه از اشخاص غیر مشخص است.

هوای زلف سیاه تو آن چنانم سوخت
که دود غم ز نهادم کشید و جانم سوخت
مرحوم ندیم کابلی

چنان و چنین کنایه از کیفیت و چگونگی است.

آنان و اینان کنایه از اشخاص و افراد نامعلوم و غیر مشخص است.

کارت را با حوصله به سر برسان و پشت سخنان این و آن مگرد.

سوالات:

۱- فعل (کنش) را تعریف و اقسام آن را نام بگیرید.

۲- ماضی نقلی و ماضی التزامی را با مثال بیان کنید.

۳- گردان فعل ماضی بعید را بنویسید.

٤- فعل مضارع کدام است و به چند نوع است.

۵- در زبان دری برای ساختار افعال کدام ریشه ها وجود دارد.

٦- مصدر چیست و مخصوص کدام زبان است.

۷- فعل معلوم و مجهول را واضح سازید.

۸- فعل لازمی کدام نوع فعل است و آن را چگونه متعدی می سازند.

۹- مفعول بر چند قسم است نام بگیرید.

۱۰- اشتباه دستور نویسان را دربارهء مفعول با واسطه بنگارید.

۱۱- آیا در زبان دری فاعل و مفعول دارای چه نوع مطابقت یا عدم آن می باشد.

۱۲- وجوه افعال چه معنی دارد و وجه وصفی فعل چیست.

۱۳- فعل وصفی کدام نوع فعل را میگویند.

سوالات:

۱- در زبان دری چند نوع ترکیب وجود دارد؟

۲- اضافت چه معنی میدهد و بر چند نوع است؟

۳- اضافت اقترانی و استعاری را بیان کنید.

٤- ترکیب امتزاجی چیست؟

۵- نقش ترکیبها در ارتقای زبان از چه قرار است.

سوالات:

۱- صفت را تعریف نموده مراتب آن را نام بگیرید.

۲- در زبان دری مطابقت صفت با موصوف چگونه میباشد.

۳- صفت مبالغه شامل کدام نوع صفت است و چه قسم ساخته میشود.

٤- صفتهای شغلی کدام هاست بنگارید.

۵- صفت مشبه چه معنی دارد و کدام هاست.

٦- قید را تعریف کنید.

۷- بعضی از کلمه ها که هم برای صفت و هم برای قید استعمال میشود آنها را چگونه میتوان فرق کرد بنویسید.

۸- آیا قید معنی های گوناگون را در فعل می افزاید با یك دو مثال واضح ساعزید.

سوالات:

۱- ضمیر چیست و بر چند نوع است.
۲- ضمیر از نظر ارتباط با واژه ها بر چند قسم است.
۳- ضمیر در اسم کدام حالت ها را دارا می باشد.
٤- نمونه یی از ضمیر منفصل بنویسید.
۵- نمونه یی از ضمیر متصل بنویسید.
٦- فرق ضمیر اشاری را با اسم اشاره بنویسید.
۷- ضمیر مشترك چیست و کدامها است.
۸- اصوات را تعریف و مثالهایی از آن بنویسید.
۹- مبهمات و کنایات عبارت از چیست بیان دارید.
۱۰- نمونه هایی از مبهمات را بنویسید.
۱۱- درین ابیات کنایه را مشخص سازید.

یك عمر به دستور خرد کار نمودم
چندی به هوای دل دیوانه گذارم
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان بین

ادوات یا حروف

درین مبحث ادوات یا حروف به معنای حرفهای الفبا و «واجها»، نیست بلکه منظور از آن واژه هایی است که از خود معنای مستقل ندارند ولی وسیله و سبب تکمیل و ایجاد معانی در جمله ها میشوند.

ادوات یا حروف به این مفهوم در زبان دری عبارت است از:

اضافه، عطف، ربط، وصل، استفهام، تشبیه، ندا، نشانه و...

۱-اضافه:

اضافه درینجا به معنای نسبت است و آن عبارت از حروف یا ادواتی است که دو کلمه (واژه) یا دو بخش یك جمله را با هم نسبت میدهد. و قرار ذیل است: از، به، بهر، با، بر، تا، در، اندر، بی، فرا، که و...

هرکدام ازین واژه ها برای ایجاد معانی مختلف وسیله شده می تواند.

۱- از:

الف: یك شخص یا یك چیز را به چیزی یا به شخص دیگر نسبت میدهد. به حیث مثال: فردوسی از شهر توس است. غزنی یکی از ولایات معروف و باستانی افغانستان است.

ب: موقعیت و صدور فعل را نشان میدهد. مثل: این نامه از شهر فضل پرور هرات رسیده است.

یکبوسه از لبت بده یکبوسه از رخت
تا هر دو را چشیده بگویم کدام به

ج: ملکیت و اختصاص را میرساند:
این آرامگاه با شکوه از سلطان محمود غزنوی است.
حدیقه از شاهکار های عرفانی حکیم ابولمجد سنایی است.

تو از منی و من از تو دگر چه میخواهی
بگو.دگر زمن ای سیمبر چه میخواهی
سنا غزنوی

۲- به:

الف- مناسبت و واسطه را میرساند:
پیوند قلب چارهء مرگم نمیکند
چاك دلم به سوزن مژگان رفو کنید
سنا غزنوی

ب- سوگند و قسم را میرساند:

نباشد خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری

معنای شعر جنین است که ای حافظ قسم به قرآنی که در سینهء تو حفظ است از شعر تو کرده خوبتر شعر نیست.

صوفی عشقری سخنگوی وارستهء معاصر را درین مطلب مطلبی است.

به رویت مویت از یادم نرفته
به مویت رویت از یادم نرفته

ج- اختصاص را میرساند:

این خانهء پرشکوه به یکی از دولتمردان تعلق دارد.
و یا: این قلم را ادارهء مکتب به او تحفه داده است.

د- افادهء تشبیه میکند:

لطفش به بهار شادمانی است
قهرش به سموم زنده گانی است

نوت:

حرف اضافه «به» همیشه جدا از واژه «کلمه» نوشته میشود مانند: به او گفتم به شما میگویم.

۳- با:

همراهی و معیت را افاده میکند.

هوشنگ با رامین در امر احیای فرهنگی اشتراک مساعی دارد.

آندم که با هزار ادا جلوه میکنی
بنگر به حسرت نگه واپسین من
سنا غزنوی

٤- بر:

الف- به معنای «به» به کار میرود:

تقدیر من به دست تو بسپرد روزگار
تا نقش کرد نام ترا بر نگین من
سنا غزنوی

بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین
کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس
حافظ

ب- انصراف را میرساند:

برنگردم به گفتهء ناصح
من به خوبان عقیده یی دارم
«واقف»

ج- معنای لزوم و جدیت را میرساند:

بر شماست که این کار را انجام دهید.

۵-برای:

الف- معنای اختصاص را میرساند:

این امتیاز تنها برای فردوسی داده شده است.

ب- افادهء معنای دعا میکند.

از برای خدا بلند دعا کنید
بر سر خود لوای استقلال
صوفی عبدالحق بیتاب

۶- تا:

این ادات هرگاه به زمان یا مکان دلالت داشته باشد از حروف اضافه است در غیر آن از ادات ربط میباشد.

به حیث مثال:

از غزنی تا کابل ۱۴۰ کیلومتر فاصله است.

کارگران تهیدست در آن گرمای سوزان از ساعت ۷ صبح تا ۵ عصر کار میکردند.

ابو المعانی بیدل(رح) درین زمینه بیتی دارد بس مقبول:

کشتهء آن چشم مخورم که مدسرمه اش
تا سر کوی تغافل میکشد دنباله را

حافظ نیز خوش گفته است:

مگر دیوانه خواهم شد ازین سودا که شب تا روز
سخن باماه میگویم پری در خواب میبینم

مؤلف را نیز درین زمینه مطلعی است:

رسیده از گریبان موج گل تا دامنم امشب
بود دست سفید یار طوق گردنم امشب

۷- بهر:

افاده‌ء استدعا و خواهش میکشد چنانکه حافظ گفته است.

از بهر خدا زلف مپیرای که ما را
شب نیست که صد عربده با باد صبا نیست

۸- در و اندر:

الف- ظرفیت را میرساند.

امروز در کشور عزیز ما جشن آزادی بر پاست. و یا هوشنگ در کتابخانه‌ء خود چهارصد جلد کتاب ادبی و تاریخی دارد. اینگونه ظرفیت ظرفیت حسی میباشد و نوعی دیگر آن ظرفیت عقلی است.

مثل: نیکو کاران در آسایشند و بدکاران در عذاب دردناك.

ازیاد تو یك ثانیه غافل نتوان بود
در خانه‌ء دل همچو دلم هستی و رفتی
سنا غزنوی

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

ب- سوی و طرف را نشان میدهد.

منگر اندر بتان که آخر کار
نگریستن گریستن آرد بار

سنایی غزنوی

نگه کرد رنجیده در من فقیه
نگه کردن عالم اندر سفیه

بوستان سعدی

ج- نزدیکی و قرابت را میرساند:

دل به تو داده است نشانی مرا
در تو رسم گر برسانی مرا

د- کثرت و زیادتی را میرساند: مانند: چمن در چمن، باغ در باغ، خانه در خانه.

درین شعر بلند بالای استاذ فرخی سیستانی توجه شود:

سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر
خیمه اندر خیمه چون سیمین حصار اندر حصار

کوچه در کوچه دنبال دلم میگشتم و خانه در خانه به جستجوی او می پرداختم.

۹- که:

این حرف افزون بر افادهء استفهام و ربط به معنای اضافه هم به کار میرود.

هنر آموختن به که زر اندوختن. مردن به که در اسارت زیستن. مصرع: مردنت به کدام مردم آزاری. سعدی

۱۰-زی:

به معنای سوی و طرف:

زی پدرش رفت و خبردار کرد
تا پدرش چارهء آن کار کرد

مخزن الاسرار نظامی

عطف، وصل، ربط

اگر چه بعضی از دستور نویسان بدین باور اند که این هرسه واژه یك مفهوم را میرسانند و یك وظیفه را اجراء میکنند. و آن عبارت از ربط دادن و پیوند دادن واژه ها و جمله ها به یکدیگر است. بناءً هر سه آنرا تحت عنوان حرف ربط در بحث می نشینند. ولی به نظر من هرگاه دقت و کنجکاوی ژرفمندانه صورت بگیرد، مشاهده میشود که در بین آنها یك فرق خیلی باریك و دقیق موجود است که به طبع سلیم و ذهن مستقیم میتوان به آن پی برد.

۱ - عطف:

واژه یا حرفی است که یك کلمه را به کلمهء دیگر معطوف میسازد. تا از تکرار آن جلوگیری شود به حیث مثال:

سلطان محمود و امیر اسماعیل هر دو پسران امیر سبکتگین هستند.

هرگاه این واژه‌ها باهم عطف نمی شد. در آن صورت مجبور بودیم که چنین بنویسیم: سلطان محمود پسر امیر سبکتگین است و اسماعیل پسر امیر سبکتگین است.

در آن صورت به جای یك جملهء بلیغ دو جمله میداشتیم. به این بیت شمس الدین محمد حافظ دقت کنید.

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیك بنگری همه تزویر میکنند

درین بیت شیخ، حافظ، مفتی و محتسب باهم عطف گردیده و از آوردن چهار جمله جلوگیری شده است.

۲- وصل:

به ادوات یا حروفی گفته میشود که دو جمله را باهم طوری پیوست کند که به مجرد شنیدن بخش اول (جملهء اول) شنونده احساس کند که چیزی برای شنیدن باقیست که باید بشنود. فرق آن با ربط در همین نکته نهفته است. مثلاً:

شب روی تو بی نقاب دیدم
مه دیدم و آفتاب دیدم
خفتم به هوای بستر تو
کردم گنه و ثواب دیدم
(سنا غزنوی)

نشانهء موصول ادوات (و) و (که) است.
پیش از (که) موصول معمولاً این واژه می آید.

الف- ی نکره:

میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شرین خوش است
(فردوسی)

ب- آن و این:

آنکه دیشب هوس سوختن ما میکرد
کاش می آمد و امروز تماشا میکرد

ج- ای:

ایکه دست میرسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

فرق «و» عطف و «و» وصل در آن است که عطف دو کلمه، دو واژه را تحت یك حکم قرار میدهد. و وصل دو جمله را به هم پیوست میکند.

نوت:

کاربرد «و» وصل در کلام بالخاصه شعر دقت زیادی را ایجاب میکند. در اینکه کدام محل وصل و در چه جای فصل به کار میرود. تنها کسانی میتوانند به درك آن توفیق یابند که در بلندای قلهء دانش ادبی رسیده باشند.

۳- ربط:

به حروف یا اداتی گفته میشود که دو عبارت یا دو بخش یك جمله یا دو جمله را به همدیگر پیوند دهد.

پیوند یا ارتباط دونوع است: یکی حسی و دیگر عقلی یا معنوی. ارتباط عقلی یا معنوی آنست که در آن حروف ربط ذکر نشده باشد.

پیوند قلب چارهء مرگم نمی کند
چاك دلم به سوزان مژگان رفو کنید

و یا:

با ادب باش بادشاهی کن
بی ادب باش هرچه خواهی کن

و ارتباط حسی آنست که حرف ربط در آن تذکار یافته باشد. واژه های ربطی مفهوم و معانی ذیل را وانمود میسازد:

۱- حروف ربطی که زمان را نشان میدهد: اکنون که، حالا که تا که و...

۲- حروفی که نشاندهندهء مکان است: هرکجا، هر جا که، آنجا ه و...

۳- مقدار را میرساند: هرچند که، هر قدر که، هر اندازه که و...

٤- شرط را بیان میکند. اگر، تا

۵- علت و سبب را وانمود میسازد: که، چرا که، زیرا که از آنجا که و...

٦- برای ارائه غرض و مقصد به کار میرود: به منظور اینکه، از خاطریکه، از سببی که، بنابران. ازین سبب و...

۷- به غرض مشابهت: چنانچه، به نحوی که، به این دست، مطابق آن و...

۸- استثناء: جز، الا، به جز، به غیر، بدون اینکه و...

۹- الحاق و جمع: گذشته از اینکه، با وجود اینکه، علاوه بر اینکه، با آنکه، با اینکه و...

۱۰- تفریق و تضاد: اما، مگر، ولی، لیکن، اگر چه، گرچه، حتی، با اینهم، از یکطرف، از طرف دیگر و...

۱۱- نتیجه: لهذا، لذا، در نتیجه و...

۱۲- تأکید: به یقین، در حقیقت، باور کن و...

۱۳- مثال: به حیث مثال، طور نمونه، برای نمونه و...

۱٤- خلاصه: خلاصه کلام.

۱۵- تسویه: مساوی قرار دادن. چه و...

چه بلندی و چه پستی چه عدم ملک هستی
نشنیده ایم جایی که کس آرمیده باشد
بیدل(رح)

۱۶- به غرض تشبیه و آگاهی: هم و...

هم به نعل میزند هم به میخ. (ضرب المثل)

هم خدا خواهی و هم دنیای دون. (مثنوی معنوی)

این حرف ربط «هم»، در صورتی که تکرار آید به این معنی است و به تنهایی همانندی و یکسانی را میرساند چنانچه درین بیت حافظ:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم

۱۷- یا: برای تحذیر (برحذر داشتن از کار):

یا مکن با فیلبانان دوستی
یا بنا کن خانه یی در خورد فیل
سعدی(رح)

بیش ازین نتوان حریف داغ حرمان زیستن
یا مرا با خود ببر آنجا که هستی یا بیا
بیدل(رح)

۱۸- مخیر بودن در امری را میرساند: خواه، خواهی.

بندگان خواه به عبادت معبود بپردازند و خوا از آن اعراض کنند در عظمتش افزایشی و در بزرگی اش کاهشی واقع نمی گردد.

امروز در قلمرو دل دست دست توست
خواهی عمارتش کن و خواهی خراب کن

۱۹- حتمی بودن و ناگزیری در کاری یا امری را میرساند. خواهی یا نخواهی و...

دل صد چاك خود را بر سر زلف پریشانت
بخواهی یا نخواهی ای پریرو شانه میسازم

حرف که: این حرف در صورتی که از ادات ربط واقع شود به این معانی به کار گرفته میشود:

۱- به غرض بیان علت و سبب:

ای فرزند هنر آموز که ثروتمندان محتاج هنروران میباشند.

۲- به غرض بیان و تفسیر یك موضوع:

یقینم شد که در هر ذره جانی است
نهان در هر کف خاکی جهانی است
بیدل(رح)

۳- به غرض دعا:

که سفله خداوند هستی مباد
جوان مرد را تنگدستی مباد
(سعدی)

عمر بگذشت به بی حاصلی و بلهوسی
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی
(حافظ)

ادوات استفهام
«پرسش»

ادوات استفهام یا پرسش به حروفی گفته میشود که به غرض سوال و پرسش به کار میروند. مانند: چه چون، چند، کدام، کی، چرا، چسان، چگونه، کجا، کو، کیست، چیست، چه کس و...

که- برای اشخاص استعمال میشود:

شاهنامه را که نوشته است. در غزل که مقام بلندی دارد. قصاید غرای عنصری در مدح که سروده شده است.

هوای سرو تو تو از خاطر سنا نرود
ترا که گفت که من با زمانه خواهم ساخت
که گفتت برو دست رستم ببند
نبندد مرا دست چرخ بلند
(فردوسی)

چه- برای اشیاء به کار میرود:

نیست معلوم صبا با دل دیوانه چه گفت
که چو طفلی ز سر کوی تو گریان شد و رفت
(سنا غزنوی)

چه کردی ای نگار من چه کردی
به چشم اشك و بارِ من چه کردی
(از دو بیتی ها)

کیست- این هم برای اشخاص به کار میرود:
آیا میدانی که این خانه از کیست و...

گل می درد قبا به چمن داد خواه کیست
گلشن به خون تپیده شهید نگاه کیست
(فغانی)

چیست- برای غیر ذیروح استعمال میشود:
بنای این عمارت از چیست.

چیست دنیا خانهء رنج و الم
کشتی بشکستهء دریای قم
زمانه چیست فلك کیست شرمدار کلیم
ازین دو سفله چه طبع بلند شکوه سر است

در بیت کلیم واژه های «چیست» و «کیست» علاوه بر پرسش تحقیر را نیز میرساند و در مصرع دوم حرف چه افادهء تعجب و حیرت را نیز میکند.

کدام: برای اشخاص و اشیاء نامعلوم به کار میرود.

کدام سر و ز سنبل فگنده رشته به پایت
که برده دل ز تو ای دلبران شهر فدایت
(محتشم)

و اینکه مردم در محاوره میگویند، به کدام گور میروی. از همین قبیل است.

چرا- علت امری توسط آن پرسان میشود:

تو چرا درست را نخواندی. تیمورشاه چرا کابل را پای تخت مملکت قرار داد.

میکنی این همه ناز ای بت طناز چرا
شیشهء دل به زمین میزنی از ناز چرا
(ندیم کابلی)

چند- اندازه و وقت را میرساند:

در کشور ویران شده تا چند بنالم
بر مردم نفرین شده تا چند بگریم
از مجموعهء در سوگ بهار
یك عمر به دستور خرد کار نمودم
چندی به هوای دل دیوانه گذارم
(سنا غزنوی)

مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کسی و بهای من چند است
مرحوم عبدالرحیم خان خانان

کی- زمان را باز گو میکند:

گلرخان تا کی شما را الفت رنگ حناست
در دل ما اینقدر خون است از دست شماست
(ندیم کابلی)

که کاووس کی بود و جمشید کی

(حافظ)

کجا- برای مکان استعمال میشود:

از کجا می آیی ای توفان حسن

عالمی را خانه ویران کرده ای

(سنا غزنوی)

کو- معنای چه شد و در کجاست را میرساند:

آن شاه که خویش را هلاکو میگفت

وز ناز سخن به چشم و ابرو میگفت

در کنگرهء قصر او فاخته یی

دیدم که نشسته بود و کوکو میگفت

چسان- چگونگی را میرساند:

چسان حاصل شود از لعل نوشین کسی کامم

که از غیرت نسازد با لب خود آشنا نام

(سنا غزنوی)

چون- چاره جویی در امری را میرساند:

قامتش را سرو گفتم سر کشید از من به خشم

دوستان از راست میرنجد یارم چون کنم

حافظ(رح)

حروف تشبیه

حروفی است که به واسطهء آن یك چیز به چیز دیگر مانند کرده میشود.

حروف تشبیه اینهاست: چون، وش، سان، آسا، گون، وار و...

چون: قدش در رسایی چون سرو و رخش در نیکویی چون ماه است.

برایت در سویدای دلم کاشانه میسازم
ترا از جمله عالم چون پری بیگانه سازم
(سنا غزنوی)

وش: پریوش، مهوش و...

به دام چاك گریبان مرا نموده اسیر
پریوشی که ز نازش عتاب میریزد
(سنا غزنوی)

سان:

به سان غنچه دلتنگم ز دست تنگدستی ها
دهان پر آبم از بی فلسفی خود پیش ماهی ها
(مولانا آزاد الکلام باقی غزنوی)

شمع سان شکر که از دولت بیداری بخت
خدمت بزم ترا تا دم مردن کردم
(واقف)

آسا: پری آسا.
گون: میگون، گلگون، آذرگون و...
مصرع: چهرهء نازك به یك پیمانه گلگون میشود

ندا:

ندا حرفی را گویند که توسط آن اسم منادا «ندا شده» واقع میشود. نشانه و علامهء آن قرار ذیل است:
ای: همیشه پیش از اسم می آید. ای خدا! ای مهربان و...

ای خدا عشاق بیدل اینقدر غمکش چراست
گه کشد دشنام جانان گه کشد دشنام دل
ای طبیب مهربان رحمی به آزار دلم
نبض دستم را چه میبینی که بیمار دلم

یا: این حرف نیز قبل از اسم می آید:
یا خدا- یا الهی.

یارب سببی ساز که یارم به سلامت
باز آید و من وار هم از چنگ ملامت
(حافظ)

یا الهی من چه سازم این دل دیوانه را
سر به صحرا میزند و خوش ندارد خانه را

ایا: ایا ملك افغان بزی جاودان.

(ا) در اخیر اسم می آید. پروردگارا، نازنینا و...

خدایا از می توحید خود پر کن ایا غم را
معطر کن ز بوی گلشن وصفت دماغم را
(سنا غزنوی)

جانا ترا که گفت احوال ما مپرس
بیگانه گرد و قصهء هیچ آشنا مپرس
(حافظ)

نازنینا ما به ناز تو جوانی داده ایم
بعد ازین با نوجوانان ناز کن با ما چرا
(شهریار)

حروف نشانه:

نشانه حروفی است که حالت واژه را در جمله نشان میدهد:

۱- کسرهء اضافت و توصیف: کلاه احمد، بالای بلند، چشم شهلا، و...

۲- (را):

الف- نشانهء مفعول صریح: سلیمان جمشید را دید.

ب- نشان دهندهء مضاف الیهی: فضل خدای را که تواند شمار کرد.

ج- یا: نشانهء مساوات:

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بود آیا که فلك زین دو سه کاری بکند
(حافظ)

اینکه میگویند یا تخت یا تابوت از همین قبیل است.

حروف زاید:

۱- الف (ا) که در اخیر واژه می آید:

باز دل برده زمن دختر گل پیرهنا
دلبرا لاله و شا سر و قدر سیمتنا
(سنا غزنوی)

همچنان در میان واژه نیز آمده است ولی امروز چندان معمول نیست:

خداوند ترا با شاهد مراد هم آغوش کناد. که در اصل کند میباشد.

ب- که در اول واژه افزوده میشود: بکند، برود، بشود و...

ما شبی دست براریم و دعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره ز جایی بکنیم
(حافظ)

ی- خدای را که در اصل خدا را می باشد. پای که در اصل پا می شد. مثال:

نه بر وصال تو دست و نه پای در هجرت
به حیرتم که غم دل چگونه چاره کنم

سوالات:

۱- ادوات یا حروف چیست و به چه منظور به کار میرود ؟
۲- ادوات زبان دری را نام بگیرید.
۳- ادات «تا» به کدام مفاهیم به کار میرود .
٤- ظرفیت حسی و ظرفیت عقلی چه گونه است.
۵- عطف، وصل و ربط از هم چه فرق دارند.
٦- حرف ربط به کدام مفاهیم استعمال میشود .
۷- ادوات استفهام را نام بگیرید.
۸- ادوات یا حروف که، چه، وقتیکه پرسش را برساند برای چه به کار میرود .
۱۰- حرف تشبیه چه معنی میدهد و کدام است.
۱۱- به دام چاك گریبان مرا نموده اسیر
پریوشی که ز نازش عتاب میریزد
در شعر بالا کدام حرف تشبیه به کار رفته است.
۱۲- حروف را تعریف کرده اقسام آنرا نام بگیرید.
۱۳- حرف نشانه چیست؟
۱٤- حرف «را» نشانهء چه چیز است.

جمله

دسته هایی از واژه که یك مفهوم تمام و کامل را بیان کند جمله نامیده میشود. بنابرین تعریف جملهء ناقص که در برخی از دستاتیر زبان دری چه قدیم و چه جدید از آن یاد شده است، چون مفهوم کامل و تمام را بیان کرده نمی تواند یك نام گذاری غلط بوده باید از دستور ها حذف شود. و به جای آن واژهء ترکیب و یا عبارت به کار رود.

گفتیم که جمله دسته یی از کلمات و واژه ها است که یك مفهوم تمام را بیان میکند. در هر جا که جمله ختم شود یك نقطه (.) گذاشته میشود.

عبارت:

هرگاه چند کلمهء مستقل و نا مستقل (حروف) با هم رابطهء نحوی داشته باشند عبارت نامیده میشوند. مثلاً: ما محصلان دانشکدهء ادبی. گلها و لاله های رنگارنگ و...

اقسام جمله:

جمله از نظر محتوا بر هفت قسم است. قرار ذیل:

۱- جملهء خبری
۲- جملهء پرسشی
۳- جملهء امری
٤- جملهء تعجبی
۵- جملهء شرطی
٦- جملهء دعایی
۷- جملهء معترضه

۱ - جملهء خبری:

به جمله یی گفته میشود که حاوی خبری، یا پیامی باشد به حیث مثال:

مشاعرهء گل نارنج همه ساله در شهر جلال آباد برگذار میشود. شهلا در امتحان نهایی به درجهء اعلی

کامیاب شد و...

در اخیر جملهء خبری یك نقطه (.) گذاشته میشود.

۲- جملهء پرسشی:

جمله یی را گویند که در آن سوالی و پرسشی مطرح شده باشد. مانند: زادگاه حکیم سنایی در کجاست؟ سعدی چه آثاری از خود به یادگار گذاشته است؟ حافظ در غزل چه مقامی را دارا است؟ احمد شاه بابا چند بار به هند لشکر کشید؟ و...

صبا کجاست؟ که این جان خون گرفته چو گل
فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد
(حافظ)

در اخیر جملهء پرسشی این علامه (؟) گذاشته میشود.

۳- جمله امری:

آنست که در آن امری یا فرمانی داده شده باشد، مثل: برو، مکن، بکن و...

دلا به باغ برو مشرب از انار آموز
که موج خون به دل و خنده بر دهان دارد
(...)

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
زنهار بد مکن که نکرده است عاقلی
(سعدی)

دست در زلفِ سرکشش مبرید
بازی با مار ها خطر دارد
(سنا غزنوی)

۴- جملهء تعجبی:

جمله یی است که به تعجب و حیرت دلالت کند. مثلاً: چه باغ بزرگی! چه دختر با هوشی! چه کتاب پر محتوایی!

درین شعر سعدی که بهار را به توصیف گرفته است توجه کنید:

چه هوایی است! که خلدش به تحیر بنشست
چه زمینی است! که چرخش به تو لا برخاست

در اخیر جملهء تعجبی این نشانه(!) گذاشته میشود.

۵- جملهء شرطی:

جمله یی را گویند که در آن اجرای یك کار موکول به یك شرط شده باشد. اگر فردا بارانی نبود به دیدن شهلا میروم. اگر زحمت بکشی حتماً به راحت میرسی.

اگر ز لعل لب یار بوسه یی یابم
جوان شوم ز سر و زنده گانی دوباره کنم
(حافظ)

۶ـ جملهء دعائیه:

جملهء دعائیه عبارت از آن جمله است که در آن دعایی صورت گرفته باشد. مانند: عمرت دراز و بختت شگوفان باد. یارب که دستت درد نکند و به چهره ات غبار غم ننشیند.

لطف تو برای من بود خاص
جور تو نصیب دیگران باد

۷- جملهء معترضه:

جمله یی است که شامل بخش هایی اساسی جمله نبوده ولی به خاطر توضیح و روشن کردن موضوع در بین جمله آورده میشود. اینگونه جمله ها را در بین قوس میگیرند. به حیث مثال:

مرحوم عبدالطیف عباسی یکی از دانشمندان کشور هند در سال ۱۰٤۲ بر حدیقهء سنایی (کتابی است در عرفان و اخلاق شامل ۱۲ هزار بیت) شرح مبسوط و زیبایی نوشته است.

تقسیم جمله از نظر ساختار:

جمله از نظر ساختار سه نوع است:

۱- ساده

۲- مرکب

۳- مختلط

۱- جملهء ساده:

جملهء ساده آنست که در آن صرف یك فعل به کار رفته باشد. مانند: پرویز آمد. هوشنگ رفت. جاوید در روزنامه مقاله نوشت. امروز بازی فوتبال صورت میگیرد و...

جمله های یاد شده جمله های سادهء غیر منکشف میباشد. ولی ما میتوانیم آنها را به این گونه انکشاف دهیم.

پرویز امروز ساعت ۲، از مدرسه به خانه آمد. هوشنگ با موتر به طرف مکتب رفت. امروز بازی هیجان انگیز فوتبال در میدان های لیسهء امانی بین تیم های میوند و باختر صورت میگیرد.

پس گفته میتوانیم که جملهء ساده دو نوع است: یکی سادهء غیر منکشف و دیگر سادهء منکشف.

۲- جمله‌ء مرکب:

جمله‌ء مرکب از دو فقره یا بیش از دو فقره‌ء متوازن، یکسان و متساوی ساخته میشود. این فقره ها توسط نقطه، کامه و یا (و) از هم جدا میشود. به حیث مثال:

یزدان آفریدگار جهان است و داننده‌ء آشکار و نهان است و گرداننده‌ء چرخ و زمان است و آورنده‌ء بهار و خزان است. «شاهنامه‌ء منثور ابو منصوری قرن ٤ هـ).

جمله‌ء یاد شده از چهار فقره یا جمله‌ء ساده ترکیب شده است که در آن همه فقره ها اهمیت مساوی و یکسانی دارد.

۳- جمله‌ء مختلط:

جمله‌ء مختلط به جمله یی گفته میشود که در آن یکی از جمله ها عمده و پایه بوده و جمله های دیگر تابع و پیرو آن باشد. به حیث مثال:

۱- سلطان محمود یکی از بادشاهان بزرگی است که شکوهمندی خاصی به سلطنت غزنویان و حتی به مسلمانان بخشیده است.

۲- سعدی کتاب گلستان را نوشت و با نوشتن آن زبان دری را از ابتذال و انحطاط نجات داد.

در جمله‌ء اول شکوهمندی خاصی به... جمله‌ء عمده بوده و یکی از شاهان... جمله‌ء تابع و پیرو آنست.

در جملهء دوم زبان دری را از ابتذال... جملهء عمده و پایهی می باشد و کتاب گلستان را... از جملهء پیرو عبارت است.

۳- دخترك خودش را به او چسپاند تا از باران در امان باشد.

٤- هر وقت که از آن کوچه میگذرم به یاد عشق برباد رفتهء خویش می افتم. (اعظم رهنورد)

نوت:

در جملهء مختلط فقرهء عمده مطلب اساسی و فقرهء تابع مطلب فرعی را بیان میکند.

اجزای جمله

جمله دارای دو بخش (جزء) اساسی است:
یکی نهاد (فاعل و مسند الیه) و دیگر گزاره (مفعول و مسند).

۱ - نهاد:
آن بخشی از جمله را میگویند که در باره‌ء آن خبر داده میشود.

۲ - گزاره:
خبری که در باره‌ء نهاد داه میشود گزاره نامیده میشود. به این مثالها توجه کنید:

۱- سلطان محمود سومنات را فتح کرد.
۲- سعدی زبان دری را از ابتذال نجات داد.
۳- مثنوی از کتابهای مهم عرفانی در زبان دری است.
٤- حافظ غزل را به بلندای آن رساند.

در جمله های بالا سلطان محمود، سعدی، مثنوی و حافظ نهاد می باشند. زیرا در بارهء هر کدام از آنها خبری بیان شده است. و سومنات، زبان دری، از کتابهای مهم عرفانی و غزل گزاره هستند. زیرا در بارهء نهاد خبر میدهند.

نوت:

باید متوجه باشیم که هر فاعل مسندالیه و هر معفول مسند هم می باشد. ولی هر مسند الیه فاعل و هر مسند نمی تواند مفعول باشد. به حیث مثال:

احمد شاه بابا دهلی را فتح کرد. میرویس خان گرگین را به قتل رساند.

در جمله های یاد شده احمد شاه بابا و میرویس خان هم فاعل و هم مسند الیه هستند. زیرا در حینی که کاری را انجام داده اند اسناد خبر هم به آنها راجع میشود. دهلی و گرگین هم مفعول و هم مسند می باشند. زیرا دربارهء نهاد خبر میدهند و فعل هم بر آنها تطبیق شده است.

اما در جمله های:

حدیقه یك کتاب مهم علمی و عرفانی در زبان دری است، گلستان اثری است بس ارزنده و مهم.

حدیقه و گلستان مسند الیه و کتاب مهم و اثر ارزنده

مسند میباشد. زیرا بالای آنها کاری (فعلی) صورت نگرفته است.

نوت:

جزء مهم در هر جمله فعل است. بدون آن جمله جمله نیست.

حالات اسم در جمله

اسم در جمله چهار حالت دارد: فاعلی، مفعولی، اضافی و ندا.

۱ - حالت فاعلی:

آنست که اسم در جمله فاعل واقع شود. مانند: پرویز آمد. لیلی درس خود را تکرار کرد. هوشنگ خندید. فاعل همیشه در جواب که واقع میشود. مثلاً: که آمد؟ پرویز. که درس خواند؟ لیلی. که خندید؟ هوشنگ

آن پری گویند شب خندید بر فریاد ما
ای فراموشی تو شاید داده باشی یاد ما

۲ - حالت مفعولی:

حالتی را گویند که اسم در جمله مفعول واقع شود. مثل: سهراب کشته شد. سخنها گفته شد و...

حالت مفعولی در جواب که و چه هر دو می آید:
که کشته شد؟ سهراب. چه خوانده شد؟ کتاب.

۳- حالت اضافی:

به حالتی گفته میشود که اسم در جمله مضاف الیه واقع شود. به حیث مثال:

شاهنامهء فردوسی از مفاخر ملی ماست، قصر دارلامان از بناهای مهم در کشور عزیز ما می باشد.

طوری که دیده میشود شاهنامه به فردوسی و قصر به دارلامان مضاف گردیده یعنی نسبت داده شده است.

حالت ندا:

عبارت از حالتی است که اسم در جمله منادا (ندا شده) واقع میشود. علامهء آن: ای، یا، ایا، و (ا) است.

برای مزید معلومات در بحث حزوف مراجعه شود.

حذف در جمله

در بعضی حالت خصوصاً در شعر بنابر ایجاب ضرورتها و یا به خاطر زیبایی و بلاغت کلام اجزای اصلی و یا غیر اصلی یك جمله حذف میشود. بدون آنکه در معنی خللی وارد کند.

حذف در جمله به دو صورت صورت میگیرد. یکی با قرینهء لفظی و دیگر با قرینهء معنوی.

۱ - قرینهء لفظی:

آن است که شاعر یا نویسنده در بخش اول جمله واژه یی را ذکر میکند ولی در بخش دوم بنابر مشابهت لفظی از ذکر آن خود داری می ورزد. به حیث مثال:

لقمان را گفتند ادب از که آموختی، گفت از بی ادبان. در جملهء بالا واژهء آموختم بنابر مشابهت. لفظی حذف شده است. (گلستان)

هر نفسی که فرومیرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات.

گلستان

که فعل ربطی (است) در آن حذف شده است.

افزون برین حذف در یك جمله هنگامی رخ میدهد که گفتار به صورت سوال و جواب مطرح شود.

درین صورت پاسخ دهنده قسمت هایی از جمله را بنابر مشابهت های لفظی حذف میکند. مثلاً: اگر کسی به یکی از دوستان خود بگوید که: فردا به تماشای بازی فوتبال میرویم. دوستش در پاسخ به همین قدر اکتفاء میکند که: در کجا و یا چه وقت.

قرینهء معنوی:

آن است که برخی از قسمت های جمله بنابر قرینه های معنوی (از سیاق کلام) بدون ذکر مشابهت لفظی حذف گردد. مثلاً:

سنایی غزنوی غزل را بنیاد نهاد، قصاید نعتیه را اساس گذاشت، اشعار رندانه را وارد شعر دری کرد مثنویهای بزرگ عرفانی را ساخت.

در جملهء یاد شده از تکرار نام سنایی جلوگیری شده است.

در جمله های تعجبی حذف توسط قرینهء معنوی صورت میگیرد. مثلاً: اگر ما یك عمارت قشنگی را ببینیم. می گوئیم: چه قشنگی‌او یا اگر یك دختر زیبا را

ببینیم در آنصورت به همین قدر اکتفاء می کنیم که چه زیبایی!

در جمله های امر فاعل همیشه حذف میشود.

ازینجا برو. رنگت را گم کن. و...

تجزیه و ترکیب

۱ - تجزیه:

آنست که فعل «واژه» در خارج از جمله مورد بررسی قرار گیرد. برای این عمل لازم است که تمام چگونگی دستوری واژه دریافته شود. به این معنی که فهمیده شود که واژهء مورد نظر چیست؟ اسم است یا فعل و یا... اگر اسم است، کدام نوع آن است. خاص، عام، ذات، معنی و...

و اگر فعل است، چه نوع فعل میباشد. ماضی، مضارع، مستقبل، ماضی التزامی، بعید و...

به حیث مثال:

۱- امروز هما از فروشگاه پیراهنی خرید.

امروز: قید زمان

هما: اسم خاص، ذات، بسیط، مفرد، معرفه.

از: حرف اضافه.

فروشگاه: اسم مکان.

پیراهن: اسم عام، ذات، بسیط، مفرد، نکره
ی: نکره مفید وحدت.
خرید: فعل ماضی مطلق، غایب (شخص سوم) مفرد، ساده
متعدی وجه اخباری.

۲- سلطان محمود سومنات را در سال ٤۱٦ فتح کرد.
سلطان محمود: اسم خاص، ذات، مرکب، معرفه
سومنات: اسم خاص، ذات، ساده، معرفه، بسیط
را: نشانهء مفعولی
در: حرف اضافه
سال: مفید زمان
٤۱٦: عدد
فتح کرد: ماضی مطلق، غایب (شخص سوم) مرکب

وجه اخباری:

۳- سعدی از شاعران بزرگ زبان دری است.
سعدی: اسم خاص، ذات، بدل اسم (تخلص)، بسیط، مفرد، معرفه
از: حرف اضافه
شاعران: اسم عام، ذات، جمع، معرفه، موصوف
بزرگ: صفت

زبان دری: اسم خاص، معنی، مرکب، معرفه
است: فعل ربطی

٤– دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند.

دوش: افاده کننده ٔ قید زمان

دیدم: فعل ماضی مطلق، متکلم «گوینده» و شخص اول، مفرد، ساده، متعدی



ساده: متعدی وجه اخباری

که: حرف ربط

ملایك: اسم خاص، معرفه، جمع

در: اسم عام، ذات، مفرد، بسیط، معرفه

میخانه: اسم عام، ذات، مرکب، معرفه

زدند: فعل ماضی مطلق، متکلم (اول شخص) جمع، بسیط، معرفه، متعدی وجه اخباری

ترکیب:

عملیه یی را گویند که در آن واژه در داخل جمله از رهگذر ارتباطات نحوی مورد بررسی قرار گیرد. و یا به عباره ٔ دیگر حالت آن در جمله مشخص شود.

یعنی دریافته شود که واژه فاعل است یا مفعول، مسند الیه است یا مسند و یا مضاف الیه و منادا.

به حیث مثال:

۱- دیروز محمود از بازار یك جلد شاهنامه خرید.
دیروز: مفید، قید زمان
محمود: فاعل و مسند الیه
شاهنامه: مفعول و مسند
یك جلد: عدد
خرید: فعل ماضی
۲- سنایی حدیقه را در شهر غزنی نوشت:
سنایی: فاعل و مسند الیه
حدیقه: مفعول و مسند
شهر: مضاف
غزنی: مضاف الیه
نوشت: فعل ماضی
۳- گلستان سعدی از شاهکار های ادبی زبان دری است.
گلستان: مسند الیه، مضاف
سعدی: مضاف الیه
از: حرف اضافه
زبان دری: مسند
است: فعل ربط

شناسنامهء مؤلف



محمد اکبر سنا فرزند مرحوم محمد علم در ۱٤ قوس ۱۳۱۹ شمسی در گذر کلالی واقع بخش قدیمی مدینة الاولیای غزنی چشم به جهان گشوده است. تحصیلاتش را در متوسطهء سنایی غزنی، لیسهء عالی غازی و پوهنحی ادبیات، پوهنتون کابل به پایان رسانیده و از سال ۱۳٤۵ شمسی تا سال ۱۳۷۸ به حیث معلم ایفای وظیفه کرده است. از آغاز سال تعلیمی ۱۳۸۱ دوباره به صفت استاد ادبیات در لیسهء عالی حبیبیه عز تقرر یافته است.

او از سال ۱۳۳٤ خورشیدی به اینسو به سرودن شعر و نگارش مقالات اجتماعی، اصلاحی و ادبی دست یازدیده است.

افزون برین در عرس های مولانا جلال الدین محمد بلخی و ابوالمعانی بیدل سهم فعال و به تدویر عرس های حکیم سنایی غزنوی و تأسیس انجمن فرهنگی حکیم سنایی نقش ابتکاری داشته است.

آثار چاپ شده:

۱- در سوگ بهار. گزیدهء اشعار اجتماعی.
۲- اشعهء زرین «تذکرهء عرفانی غزنین»

آثاری که آمادهء چاپ است:

۱- بهار سخن در شرح احوال شاعران متقدم غزنی. ادبی و انتقادی.
۲- بزم سخن در شرح احوال شاعران معاصر غزنی. ادبی و انتقادی
۳- سیری در جلوه زار اندیشهء ابوالمعانی.
٤- مولانا در گسترهء ادب دری.
۵- مسألهء وزن و ابهام در شعر دری.
٦- سخنانی چند پیرامون شعر خوب.
۷- آسانترین طریقهء فراگیری عروض.
۸- دانستنی های دربارهء عرفان.
۹- رساله های اشعار.